

کوه خواجه

مهمترین پرستشگاه زرتشتیان سیستان

اشاره:

گفت‌وگو

با

خانم دکتر

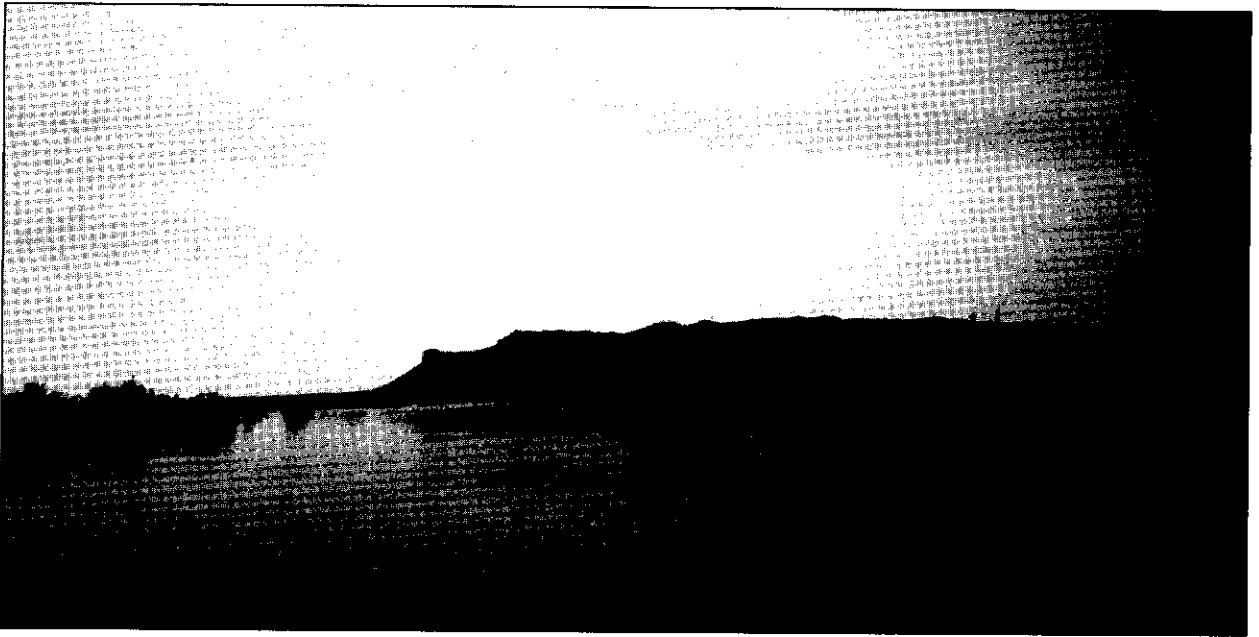
سرور غنیمتی

خانم دکتر سرور غنیمتی تحصیلات دوره کارشناسی را در رشته معماری داخلی، در دانشکده هنرهای تزئینی دانشگاه هنر تهران، دوره کارشناسی ارشد معماری داخلی را از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا - سن هوزه، دوره فوق لیسانس در رشته معماری از دانشگاه کالیفرنیا - برکلی، فوق لیسانس در رشته تاریخ هنر و باستان شناسی خاورمیانه از دانشگاه کالیفرنیا - برکلی و دوره دکتری را در رشته تاریخ هنر و باستان شناسی خاورمیانه (تاریخ معماری ایران) در دانشگاه کالیفرنیا - برکلی - گذرانده است. عنوان پایان نامه کارشناسی وی «خطاطی در معماری ایران» بوده است. او مدت پانزده سال در سافرانسیسکو، کالیفرنیا به عنوان طراح و آرشیویتک فعالیت داشته و مدت دو سال نیز در رشته تاریخ هنر و معماری تدریس کرده است. وی در حال حاضر پژوهشگر بخش شرق شناسی دانشگاه برکلی در امریکاست.

خانم دکتر غنیمتی در سال ۲۰۰۱ میلادی از رساله دکتری خود با عنوان «کوه خواجه یکی از مهمترین مجموعه بناهای مذهبی زرتشتیان در سیستان» (Kuh-e Khwaja: A Major Zoroastrian Temple Complex In Sistan) دفاع کرد. این تحقیق در سال ۱۳۸۱، در مراسم معرفی پژوهش برگزیده سال به عنوان پژوهش برگزیده انتخاب شد و نویسنده آن لوح تقدیر و جوایزی دریافت نمود.

حضور خانم دکتر غنیمتی در ایران را مقتمم شمرده، طی نشست‌هایی که با ایشان و با حضور آقایان دکتر محمود موسوی (استاد باستان شناسی)، نصرالله صالحی، سیروس نصرالله‌زاده و مجتبی تبریزی در تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۱ در محل دفتر کتاب ماه صورت گرفته درباره موضوع پایان نامه به گفت‌وگو نشستیم که در زیر می‌خوانید:





(عکس از دکتر سرور غنیمی)



کتاب مازنیج و جرفی / دوروش / انتشارات مهر ۱۳۸۷

دین بودا
از زمانی که از
هند به چین
منتقل می شود،
از تنها راهی که
می توانسته گذشته
باشد جاده ابریشم
بوده است.
به دلیل
شرایط طبیعی و
وجود کوههای
مرتفع تنها معبر نیز
جاده ابریشم بوده
که بخشی از آن،
از خراسان
عبور می کرده
است

تحصیل بسیار مؤثر بودند.
صالحی: به جز آمریکا آیا در کشورهای دیگری هم به تحصیل و پژوهش پرداخته‌اید و آیا با زبان‌هایی به جز انگلیسی هم آشنایی دارید؟
دکتر غنیمی: من در کشورهای زیادی کار معماری انجام داده‌ام و خیلی از پروژه‌هایم در آن کشورها برنده جایزه شد. به عنوان مثال در جزایر کرانایب. جزیره سن مارتین (San. Martin) که نیمی از آن متعلق به هند و نیمی متعلق به اندونزی است. در یک پروژه بسیار بزرگ برنده جایزه شدم در اندونزی نیز بر روی یک پروژه بزرگ کار کردم و بقیه پروژه‌هایم در کالیفرنیا و بیشتر در امریکای شمالی بوده است.
در مورد زبان‌ها من با زبان انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، روسی و فرانسه آشنایی دارم. البته بعد از انگلیسی، روسی را از همه بهتر می‌دانم.
صالحی: آیا علت خاصی داشت که به زبان روسی پرداختید؟
دکتر غنیمی: بله، من وقتی وارد دانشگاه شدم فرانسه را می‌دانستم چون در پذیرش دکتری دانشگاه برکلی می‌باید هم فرانسه و هم آلمانی بدانیم و من زبان آلمانی را هم در دانشگاه آموختم. همینطور زبان ایتالیایی را به علت سفرهای فراوان فراگرفتم ولی وقتی برای امتحانات تعیین کیفیت دکتری آماده می‌شدم - چون در برکلی قبل از شروع پایان‌نامه مورد سؤال و جواب قرار می‌گیریم - در آخرین مرحله که توافق حاصل شد که من بر روی کوه‌خواجه کار کنم و من متدولوژی کارم را مطرح کردم، اساتید پیشنهاد کردند که من زبان روسی یاد بگیرم به این دلیل که باید متونی را به صورت تطبیقی می‌خواندم و از طریق آن متون، آثار معماری را که در شرق ایران وجود دارد و در ارتباط با آسیای مرکزی است می‌شناختم.
صالحی: من فکر می‌کنم آشنایی مقدماتی با سوابق علمی شما حاصل شد و سؤالات اصلی را از موضوع پایان‌نامه شما شروع می‌کنیم. لطفاً علت انتخاب این موضوع و زمانی را که شروع به این مطالعات کردید و مراحلی که پشت سر گذاشتید اجمالاً بفرمایید.

تبریزنیا؛ در ابتدا از خانم دکتر غنیمی و آقایان دکتر موسوی، نصرالله‌زاده و صالحی به خاطر شرکت در این نشست علمی تشکر می‌کنم. برای شروع این گفت‌وگو از خانم دکتر غنیمی خواهش می‌کنم شرحی از فعالیت‌های علمی خود که در سال‌های اخیر در آمریکا انجام داده‌اند، آرایه بفرمایند.
دکتر غنیمی: قبل از اینکه من وارد زندگی آکادمیک شوم. مجموعه‌ای از پروژه‌های من به عنوان پروژه‌های نمونه انتخاب شد و به طور کلی تخصص‌ام در معماری، و در بازسازی ساختمان‌های تاریخی بود. از وقتی که وارد دانشگاه شدم، کارهای علمی من همه در ارتباط با معماری گلی ایران بود. حتی الان هم موضوع اصلی تحقیق من، بررسی روش‌های مقاومت در برابر زلزله در معماری گلی است. از کارهای به چاپ رسیده‌ام می‌توانم به دو مجموعه کار اشاره کنم که بر روی کوه خواجه انجام شده و یکی در مجله ایران چاپ شده «مجله ایران‌شناسی بریتانیا» و دیگری نقدی بود که بر کتاب خانه اربابی حاجی‌آباد نوشته آقای آژنوش نوشتیم. همچنین دو کار را از خانم دکتر گیتی آذربی و آقای استروناک ترجمه کردم. یک مقاله در مورد آثار سنتی معماری گلی که در ایران داریم نوشته‌ام و آن آثار عبارتند از:
معماری کویر «یخچال‌ها، آسیاب‌ها، آب‌انبارها» تنها نمونه‌های معماری که در کویر ایران در طول این چند هزار سال برجای مانده است.
صالحی: خواهش می‌کنم از اساتید بنامی که در طول این سال‌ها از ایشان کسب علم کرده‌اید نام ببرید.
دکتر غنیمی: مشاور اصلی من در تمام این سال‌ها خانم دکتر گیتی آذربی بودند که استاد دانشگاه برکلی هستند. قسمت باستان‌شناسی را با آقای دیوید استروناک (B. Stronach) و قسمت زبان‌شناسی و زبان‌های ایرانی را با آقای مارتین شوارتز گذراندم. همچنین، آقای ریموند لیفشه (Raymond Lifchez)، متخصص معماری ایران از استادان من بودند ولی در این سال‌های آخر که بر روی کوه‌خواجه به عنوان پایان‌نامه دکتری کار می‌کردم، خانم پروفیسور بویس استاد راهنمای اصلی من بودند و کلاً این پنج نفر در تمام دوران

از سال ۱۳۰ قبل از میلاد در دوره اشکانی به بعد، در طول مسیر این جاده یک نظام بسیار منظم تجاری در این منطقه وجود داشته است. یک دلیل گرایش من به تحقیق در زمینه کوه خواجه این بود که یکی از کسانی که از این ساختمان‌ها کاتالوگ تهیه کرده بود، عقیده داشت که ساختمان‌های کوه‌خواجه مراکز تجاری بوده‌اند.

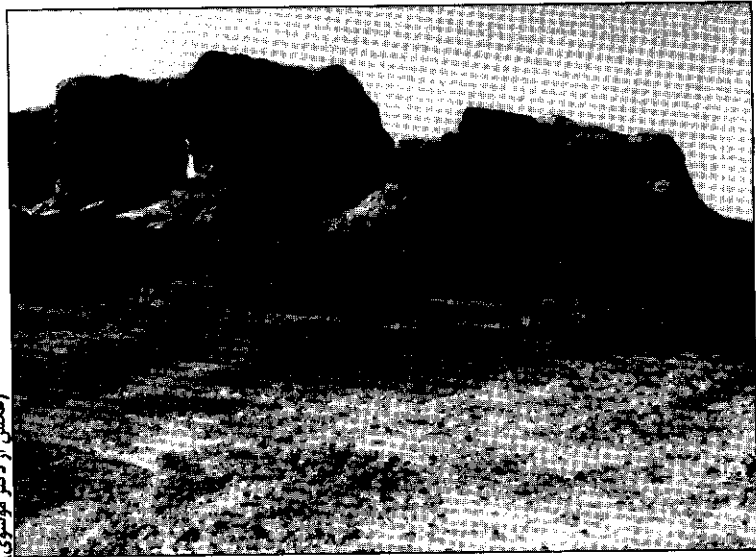
ولی هرچه بیشتر - در سال اول - مطالعه کردم به این نتیجه رسیدم که این محوطه نمی‌توانسته یک منطقه تجاری بوده باشد و در آن زمان تناقضات و سؤال‌هایم در مورد این کوه بیشتر و بیشتر می‌شد. مثل اینکه اگر این منطقه تجاری نیست، پس چه کاربردی داشته آیا نظامی بوده چرا یک متخصص می‌گوید که یک معبد بودایی بوده و دیگری می‌گوید یک قصر یا یک آتشکده بوده و تمام تفسیرهای متنوعی که بود باعث می‌شد من تا یک سال فقط اشکالات و سؤال‌ها را ببینم.

صالحی: یا تشکر از خانم دکتر غنیمتی، از آقای دکتر موسوی خواهش می‌کنم. بنا بر تخصص‌شان بخصوص در باستان‌شناسی منطقه سیستان، بحث تخصصی را پیش بگیرند و سؤالاتی مربوط به اثر خانم دکتر غنیمتی مطرح کنند.

دکتر موسوی: سؤال اول من در مورد شرایط جغرافیایی و تاریخی منطقه است. منطقه سیستان از لحاظ اهمیت تاریخی در دوره باستان چگونه بوده و چگونه است که ما در سراسر ایران شرقی جز کوه خواجه و بخشی از آقاری که در حوزه بلوچستان ایران و بلوچستان پاکستان باقی مانده، تا خراسان شمالی، هیچ اثر پیش از اسلامی که قابل ذکر باشد نداریم. به جز چند سنگ نوشته و نقش برجسته اشکانی در منطقه «کال چنگال بیرجند» و حوزه «لاخ مزار» در حوالی بیرجند که اخیراً پیدا شده و آقای بشاش بر روی کتیبه‌های آن کار کرده‌اند.

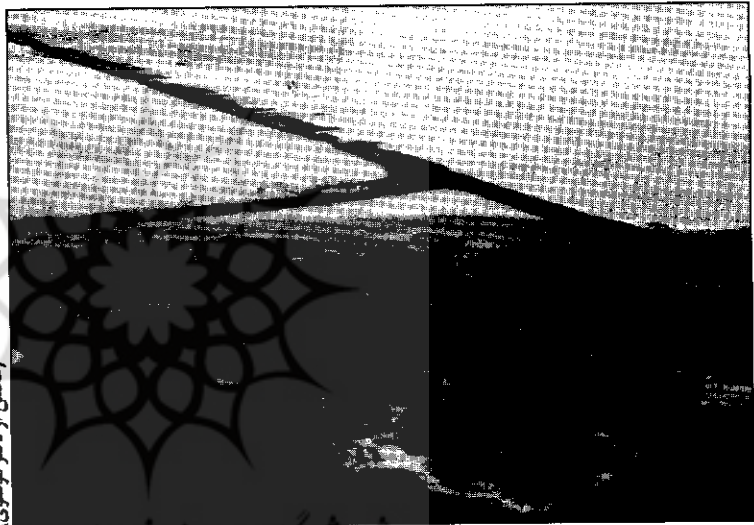
دکتر غنیمتی: منطقه سیستان از نظر جغرافیایی از مهمترین قسمت‌ها در فلات ایران است وقتی ایرانی‌ها از مبدأ اصلی‌شان مهاجرت می‌کنند و به طرف فلات ایران می‌آیند بجز یک گروه که از جاده خراسان و از جنوب دریای خزر به سمت غرب می‌روند و آنجا مستقر می‌شوند، قسمت اصلی‌شان از همان جاده خراسان به طرف جنوب می‌آیند و یکی از اولین جاهایی است که ایرانی‌ها در آنجا مستقر می‌شوند و آثار باستانی، همان مقدار کمی که بر رویش تحقیق شده این را نشان می‌دهد. از آنها باقی مانده مثل شهر سوخته، دهانه غلامان و خیلی جاهای دیگر که متأسفانه هنوز کار علمی بر روی آنها انجام نگرفته است. البته این را خارج از موضوع عرض می‌کنم که فرانسوی‌ها در منطقه سیستان افغانستان بسیار کار کرده‌اند و یک کاتالوگ بسیار خوب هم در مورد این ساختمان‌ها و محوطه‌های باستانی که در آن منطقه وجود دارد تهیه کرده‌اند که امیدواریم از این به بعد بشود روی آنها کار کرد. خود سیستان لاقول در هزاره اول قبل از میلاد می‌دانیم که مرکز تجاری بسیار مهمی بوده و تمام جاده‌هایی که از ایران و بین‌النهرین به هند می‌رفته از سیستان می‌گذشت همینطور جاده‌هایی که از شمال می‌آمد و از جاده ابریشم جدا می‌شود. از سیستان عبور می‌کرد. در قسمت فارس هم که برای یک دوره طولانی پایتخت ایران بوده جاده‌های اصلی که به فارس می‌رسد باز از سیستان می‌گذشت.

خاک سیستان بسیار غنی بوده و تا اوایل قرن بیستم به عنوان انبار غله ایران محسوب می‌شده و انواع و اقسام محصولات را داشته که مهمترین آنها گندم بوده است ولی جو، علوفه‌جات،



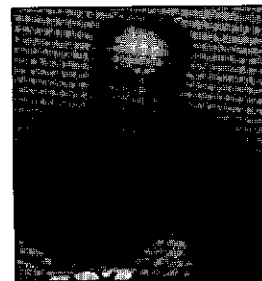
عکس از دکتر موسوی

قلعه چهل دختران، بر بالای خط‌الرأس جبهه جنوب غربی کوه خواجه، نگاه نزدیک. قلعه سام و کوه خواجه در کنار هم، زمانی که هنوز آبی و حیاتی دارد.



عکس از دکتر موسوی

دکتر غنیمتی: من از سال ۱۹۹۲ م. روی کوه‌خواجه کار کردم. دلیل گرایش من به این محوطه این بود که در یک سمینار که به مدت دو ترم ادامه داشت و خانم دکتر گیتی آذربی در آن درس می‌دادند ما بر روی هنر و معماری جاده ابریشم کار می‌کردیم. در مراحل اولیه که فقط قسمت جغرافیایی و مسیر جاده ابریشم را در بر می‌گرفت و نیز تجارت و تبادلات فرهنگی که از طریق این جاده انجام می‌شد. هر دانشجو یک شاخه از شاخه‌های دیگر این جاده را بررسی می‌کرد. از آنجایی که من به شخصیت رستم بسیار علاقه‌مندم، شاخه جنوبی این جاده را انتخاب کردم و در عین حال، چون در یک پروژه دیگر که به کاروانسراهای جاده ابریشم می‌پرداخت کار کرده بودم. متوجه شدم که اصولاً دین بودا در زمانی که از هند به چین منتقل می‌شود از تنها راهی که می‌توانسته گذشته باشد، جاده ابریشم بوده است. به علت شرایط سخت جغرافیایی و وجود آن کوه‌ها که فقط یک معبر طبیعی در قسمت خراسان وجود داشت بنابراین شاخه جنوبی این جاده که از منطقه سیستان می‌گذرد را من مورد بررسی قرار دادم و به این نتیجه رسیدم که دین بودا از این منطقه عبور کرده و به آسیای مرکزی و به چین رفته است. وقتی من بر روی کاروانسراها مطالعه می‌کردم، به نظرم رسید که از زمان آغاز جاده ابریشم، یعنی



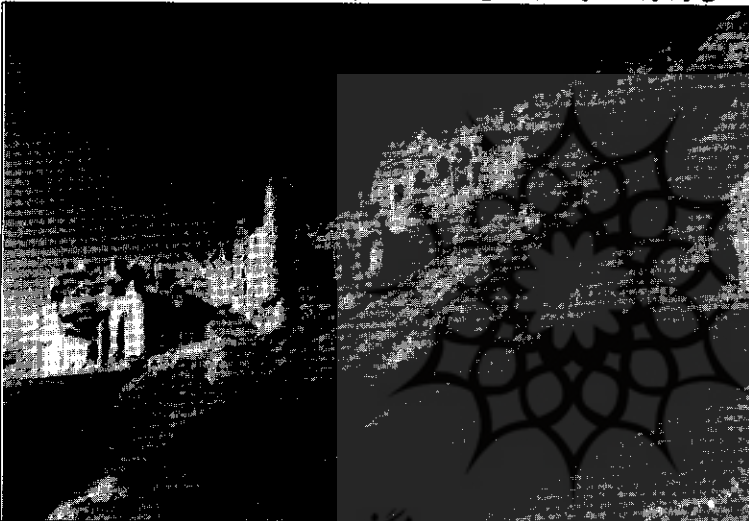
دکتر محمود موسوی

نمای عمومی قلعه سام. در این عکس که از بستر خشک هامون برداشته شده، نمای شرقی و جنوبی قلعه به وضوح پیداست.

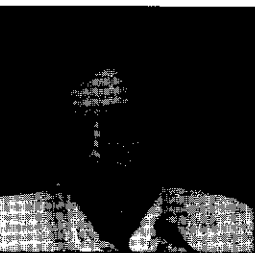


(عکس از دکتر موسوی)

نگاهی از جنوب به آثار عظیم خشتی قلعه سام، حصار دوم و سوم. در این عکس به وضوح پیداست.



(عکس از دکتر موسوی)



سیروس نصرالله زاده

از آن حالت فتودالی که در زمان اشکانیان داشتند خارج می شوند و رسماً جزو حکومت مرکزی شده و یکی از چهار قسمت اصلی تقسیم بندی کشوری را تشکیل می دهند که در دوران ساسانی بوجود می آید.

بعدها اسم آن به تدریج از «زرنگا» تغییر می یابد و به اسم خود سکاها یعنی بنام «سکستان» (Sacestan) نام گذاری می شود و در اوایل دوران اسلامی هم به سجستان و بعد هم به سیستان تغییر پیدا می کند.

از نظر اهمیت سیستان برای قرن ها موقعیت خود را حفظ کرد ولی با آمدن مغول ها با خاک یکسان شد. حال اینکه چرا آثار باستانی پیش از اسلام در خراسان و ایران شرقی نیست به نظر من این بیشتر ناشی از کمبود تحقیق است چون به عنوان مثال آثاری که در افغانستان قرار دارد مثل «بُست» و «لشگری بازار» و... اینها همه قسمت های متقدم هم داشته اند و ما فقط قسمت های اسلامی شان را می شناسیم. مهمترین آثاری که در خراسان به دست آمده «بندیان»، مربوط به دوران ساسانیان است و بعد هم تکه های کوچکی که به جا مانده مثل بازوهو رو کال چنگال و اینها اصل آن بناها نیست و فقط تکه هایی از آن بناهای عظیم هستند. اما آقای ریچارد فرای می گویند که سیستان

ارزن، سرقوم که همان ذرت خوشه ای است، زردچوبه و انقوزه محصولات مهمی بوده که از سیستان صادر می شده است.

آب رسانی به این صورت بود که از زمان های بسیار دور آب رود هیرمند را از طریق کانال کشی و نهر کشی به هر شکلی که می خواستند و به هر کجا که لازم بود می بردند و در نتیجه اینجا یک منطقه بسیار آباد بوده است. چیزی که منطقه سیستان را نابود کرد حمله مغول ها بود، حتی در فتوحات قرون اولیه اسلامی هم به آن صورت سیستان ویران نشد. در نتیجه مسئله اصلی بحث استراتژیکی این منطقه است، به علت عبور جاده های تجاری مهم و به علت تداخل فرهنگ های مختلف.

بنابراین آب و خاک یعنی دو عنصر مهمی که باعث می شود تا یک ملت بتواند یک تمدن را پایه ریزی کند در سیستان وجود داشته است. از نظر تاریخی اسنادی وجود دارد که حاکی از این است که از هزاره اول قبل از میلاد، سیستان یک مرکز مهم تجاری بوده و در دوره سلوکی ها نیز بسیار اهمیت داشته. از مهمترین پدیده های تاریخی در مورد سیستان این است که سیستان محل تلاقی سه فرهنگ بوده است. هنری که طی هزار سال در این منطقه بوجود می آید، هنری است که «سیستانی» است و این چیزی است که قبلاً کسی از آن صحبت نکرده است. به خاطر اینکه بودایی ها از آنجا عبور می کنند، ایرانی ها در آنجا حضور دارند - اصلاً قسمتی از ایران است - میراث دوران سلوکی (هلنی) را هم اینان دارند. در نتیجه از هنر آنجا هر چه بدست می آید تلفیقی است از تمام این سه عنصر و در عین حال، کاملاً شخصیت مستقل و هویت خاص خودش را دارد و تبدیل می شود به یک چیز نو. به عبارت دیگر هر چند در ابتدا تأثیری از تمام اینها دارد ولی بعد شکل خودش را پیدا می کند.

تاریخ نویسان دوران اول اسلام همیشه از سیستانی ها به عنوان اساتید معماری، نقاشی، هندسه و فلسفه یاد می کنند و اگر ما قبول داریم که نقاشی های بدست آمده از کوه خواجه بزرگترین و شاید تنها مجموعه نقاشی پیش از اسلام را به ما می دهد پس قبول این مطلب هم جای تعجبی ندارد که تاریخ نویسان این حرف را می زنند. بد نیست به این نکته اشاره کنم که سکاها اسمشان را به این منطقه می دهند. البته دیرتر، چون در کتیبه بیستون، از منطقه به اسم (زرنگا) نام برده می شود و این منطقه در متون یونانی و لاتین هم بعدها به همین نام می آید که بعدها در زمان هخامنشیان این منطقه جزئی از امپراتوری ایران می شود، البته به صورت مستقل. یعنی با اینکه پشتیبان حکومت مرکزی هستند، به طور مستقل اداره می شود. هر وقت که حکومت مرکزی وارد جنگ می شد آنها را به صورت مزدور استخدام می کرد و آنها به خاطر آیین سلحشوری که داشته و استنادی در فنون جنگی به حساب می آمدند همیشه وارد جنگ می شدند.

آن آیین سلحشوری یا شوالیه گری که در قرون وسطی در اروپا به وجود می آید از سیستان نشأت می گیرد و به بقیه جاها می رود. در دوران اشکانیان هم این قضیه ادامه دارد و در تمام جنگ ها، سربازان سیستانی حضور داشتند. اینها خیلی شبیه آن مهاراچه های هندی هستند که در ایالت راجستان هند - که دنباله همین بلوچستان است - بودند.

چون آنها هم همین عملکرد را داشتند. چه در دوران مغول ها و چه در زمانی که مستمره بودند و چه پیش از آن. در دوران ساسانی و در زمان اردشیر، پادشاه اول ساسانی، اینها دیگر



(عکس از دکتر موسوی)

داشتند که آمدن آنها بسیار نزدیک است. دوازده هیرید به طور شبانه روز مشغول کشیک دادن بودند. در یک متن لاتین که راجع به تولد عیسی مسیح (ع) است آمده که در یک کوه، در شرق ایران دوازده موبد محلی نشستند و منتظرند که مسیح بیاید و علامت آمدن این مسیح که قرار بود بیاید ستاره شمال بوده و مجموعه‌ای علامات ستاره‌شناسی. آنها نشسته بودند و منتظر بودند که اگر این ستاره‌ها در خط خاصی قرار بگیرند. زمانی است که مسیح ظهور می‌کند قبل از دوره ساسانی ما دیگر هیچ منبع و مرجعی، به خود این کلمه - کوه خواجه - نداریم ولی اتیمولوژی که راجع به دشت هامون انجام شده می‌تواند به اینجا ربط پیدا کند. مدارک مستند دقیقی نداریم که چرا این کوه، کوه خواجه شده. البته خواجه هم همان معنای «خدا» را می‌دهد. یعنی بزرگ، خدا هم در زبان پهلوی معنی آسمانی را ندارد. خدا در آن زبان اول به معنی صاحب است ولی به مرور برای ما به معنی امروزین آن در می‌آید. بنابراین ما می‌فهمیم که این محوطه هر عملکردی داشته، محوطه‌ای بوده که شهرت آن تا مدیترانه هم رفته بود.

این آثار باستانی که در کوه خواجه وجود دارد و خودتان گفتید، به قلعه سام معروف است، بیشتر از آن به قلعه کافران معروف است و این خیلی منطقی است چون اصولاً وقتی اسلام وارد ایران می‌شود تمام چیزهای قبل از اسلام کفر دانسته می‌شود. و این کلمات گبر و کافر به طور اتیمولوژیک یک منشأ دارند آنها لغاتی هستند که قبل از اسلام، زرتشتیان به دیگران اطلاق می‌کردند. اما وقتی اسلام وارد ایران شد این معانی به خود آن‌ها برمی‌گردد و به خود آنها کافر گفته می‌شود.

اولین کسی که به طور رسمی اسم قاقا شهر را برای این جا به کار برده آقای آرن استاین، باستان‌شناس مجاری الاصل انگلیسی است که بیشترین کار را در محدوده جاده ابریشم بزرگ خراسان انجام داده است.

هنوز هم کارهای ایشان کامل‌ترین و جامع‌ترین کارهایی است که در این منطقه داریم من وقتی که دنبال اتیمولوژی این کلمه می‌گشتم نمی‌دانستم این کلمه برای مثال در فرهنگ دهخدا با «قاف» نوشته شد یا با «غین». تنها چیزی که پیدا کردم و فکر کردم می‌تواند به نوعی ربط داشته باشد، البته حدسیات است و مدرک نیست، این است که اگر با «غین» بنویسیم، ظاهراً به صدای کلاغ‌ها بسط پیدا می‌کند. مسئله خیلی مهمی که در سیستان هسته هر سال در ماه اکتبر - ماه مهر - پرنده‌های مهاجر در جنوب کوه خواجه جمع می‌شوند که اسم آن منطقه دشت کبوتران است و من احتمال دادم که به این دلیل بوده و در زمان قدیم که آب بیشتر بوده و پرندگان بیشتر بودند، این مهاجرت هم به صورت عظیم‌تر انجام می‌شده است. شاید آقای استاین در آن فصل به سیستان رفته ولی هیچ توضیح منطقی برای «قاقاتشهر» پیدا نکردم.

اما در مورد «کک زال» باید اشاره کنم که فقط در یک جا و یک بار در شاهنامه آمده است. از نظر اتیمولوژیک کک به معنی گنبد است. وقتی از پایین به کوه خواجه نگاه کنیم به صورت سمبلیک حالت یک گنبد سفید را دارد. زال هم که می‌دانیم به معنی سفید است. در عین حال از نظر اتیمولوژیک به معنی کهنه و کهن است یعنی یک قسمت این است که زال سفید است و یک قسمت هم از نظر سمبلیک و افسانه‌ای این است که زال، همیشه پیر است. درست است که در زمان به دنیا آمدن هم به همان صورت است اما پیر است یعنی از نظر سمبلیک این لغت مثل

بهشت باستان‌شناسان است و حقیقت هم دارد. تنها جایی که می‌شود سیستان را با آن مقایسه کرد سواحل رودخانه نیل در مصر است که وجب به وجب آن اگر روی آن کار شود، آثار باستانی بیرون می‌آید ولی متأسفانه سیستان به ویژه در یک‌صدسال اخیر از محروم‌ترین منطقه‌های ایران است.

دکتر موسوی: من هم معتقدم آن میزان کاری که در غرب و در جنوب غربی ایران از نظر باستان‌شناسی انجام شده، در شرق ایران انجام نشده و این حلقه‌های مفقوده عمدتاً مربوط به کمبود مطالعات باستان‌شناسی در شرق ایران است.

سؤال بعدی من در مورد نام کوه خواجه است. همانطور که می‌دانید زیارتگاهی بر بالای کوه هست به نام خواجه ابراهیم، آیا ربطی بین نام این زیارتگاه و نام این کوه وجود دارد. بعد، سه قلعه بر بالای این کوه وجود دارد که به منبری تشبیه شده‌اند که در دشتی وسیع گذاشته‌باشند. این سه قلعه نام‌های مختلف دارند ولی به نظر می‌رسد که در یک مجموعه باشند: یکی قلعه «چهل دختران» یکی قلعه «کک کُزهاد» است که خود کک یک داستان الحاقی است در شاهنامه و یک اسطوره است و دیگری قلعه «سام» است. در مورد قلعه سام بعضی از محققان غربی به آن نام «گاگا» شهر داده‌اند. سؤال من از خانم دکتر این است که آیا این گاگا شهر از کی مرسوم شده و چرا و اتیمولوژی این واژه چیست؟ دکتر غنیمتی: «کوه خواجه» یا آن اسمی که ما الان استفاده می‌کنیم مسلماً اسم قدیمی آنجا نیست. کوه خواجه در یکی از متون لاتین مربوط به دوران صدر اسلام بنام «کوه خدا» در متن مسیحی از آن اسم برده می‌شود. چرا این اسم برده می‌شود؟ برای اینکه در مدارک هست که در دوران ساسانی در این جا حدود دوازده تا هیرید در حال کشیک دادن و منتظر آمدن سوشیانس بوده‌اند. سوشیانس‌ها که سه تا هستند و موعود زرتشتیان قلمداد می‌شوند. بنابراین معتقدات آنها قرار بوده که از دریاچه هامون ظهور کنند و ظهور اینها به این صورت بود که فکر می‌کردند که نطفه زرتشت در دریاچه است و اگر دوشیزگانی در دریاچه شنا کنند می‌توانند از زرتشت بار بردارند و این سه سوشیانس را به وجود بیاورند و آن دوره، دوره آخر زمان خواهد شد. پس از آن دوره فرشوکرته Frachocereti یعنی قیامت و روز رستاخیز شروع می‌شود.

و باز مدارکی هست که زرتشتیان در آن زمان به شدت اعتقاد

تاریخ‌گذاری
این منطقه
بر اساس
کربن ۱۴
انجام شده و
دو دوره را
به دست می‌دهد.
دوره اول از اواخر
دوره پارتنی تا
اوایل دوره ساسانی
است - فاز اول -
و فاز دوم
اواخر دوره
ساسانی است
اما من معتقدم
که حتماً بیشتر از
دو فاز است و
حتماً یک دوره
پارتنی هم
داشته است

کلمه زروان است که باز مربوط به زمان می‌شود.

«قلعه چهل دختران» هم به احتمال خیلی زیاد محلی بوده که خانم‌ها را در دوران زرتشتیان و در موقع مخصوصی از ماه «جنا می‌کردند به گونه‌ای که خانم‌ها در آن دوره اجازه نداشتند به ماه و ستاره نگاه کنند. در سراسر ایران آثار معماری فراوان داریم که اسم «دختر» دارند. چهل دختران، قلعه دختر، پل دختر و... آقای تیت هم به قاقاشهر اشاره کوچکی دارند. آقای استاین براساس کار تیت از این کلمه استفاده کرده است. هرچند در ایران این واژه استفاده نمی‌شود ولی از آنجا که قلعه کافران در ایران زیاد داریم و قلعه سام هم زیاد هست، من این کلمه را استفاده کردم تا وجه تمایز بیشتری داشته باشد.

دکتر موسوی: همانطور که گفتید آقای تیت در کتاب سیستان، از یک قبیله سیستانی نام می‌برد که اسم آنها کاملاً مشابه است با گاگاشهر. یعنی اسم آنها گاگا است. احتمال دارد که تیت این نام را از آنها اخذ کرده باشد. اما در مورد قلعه کک کُهرزاد، این واژه، کُک کُهرزاد است و هم کُک زال. آنچه که در شاهنامه اسم برده می‌شود، کُک کُهرزاد است که یک شخصیت منفی و جزء اشعار الحاقی شاهنامه است. رستم این قلعه را فتح می‌کند و کُک را به بند می‌کشد. حال اینکه این کُک کُهرزاد است یا کُک زال خود یک بحث است. اما در مورد چهل دختران شاید بشود گفت که آن سمبلی که برای قلاع دختر یا آثاری که به دختر منسوب است این یک تداعی است از آن‌ها، که سمبل فراوانی، برکت و آب بوده و یقیناً مادینه بوده است شاید چهل دختران از آن اسم ماخوذ است.

دکتر غنیمتی: خیلی متشکرم، درست می‌فرمایید. در عین حال این قسمت را در لغت نامه دهخدا ذیل کلمه قاقا پیدا کردم. قسمت مربوط به تیت را که «گاگا» بود خواندم اما چون در نوشتار انگلیسی به صورت "gh" آمده بود، من اصولاً احتمال ربط این دو کلمه را کنار گذاشتم. معانی که در دهخدا برای این کلمه آمده عبارت از اینها است: زوزه گرگ، صدای کلاغ، نام محلی در شام. اما تمام اینها منارک کافی نیست. در مورد کُک کُهرزاد و کُک زال هم درست فرمودید اما در عین حال کوه خواجه به عنوان کوه سپند در شاهنامه ذکر شده که در سیستان واقع شده است. چهل دختران هم حتماً به آن‌ها تیت می‌تواند ربط داشته باشد. من وقتی این صحبت را با خانم پروفیسور بویس مطرح کردم، ایشان این داستان را برای اولین بار برای من تعریف کردند و بر حسب عملکردهای مختلف می‌تواند بین دو معنی فوق متغیر باشد. مثلاً اگر اینجا، محلی زیارتی بوده می‌تواند مربوط به همان احتمال اول باشد اما اگر خصوصی‌تر بوده و رفت و آمد همگانی در آن نبوده می‌تواند مربوط به آن‌ها تیت باشد. مخصوصاً که در نزدیکی آب است. اصولاً عناصر طبیعت نقش مهمی را در معماری مذهبی ایران ایفا می‌کنند. حتی در معماری‌های دیگر اصولاً ما ایرانیان به علت برخورداری از آب و هوای خشن همیشه دنبال مناطق پر آب بوده‌ایم.

نصرت‌الله زاده: سؤال‌های من بیشتر در مورد دوره ساسانی و بعد از آن است. اما در مورد اتیمولوژی گاگاشهر، باید عرض کنم که کمتر دیده شده که نامگذاری ایرانی براساس نام - آوا انجام بگیرد و شاید موارد مستندتری را بتوان در زبان بلوچی برای این کلمه «گاگا» پیدا کرد.

دکتر موسوی: من هم فکر نمی‌کنم که این اسم ریشه در صدای پرندگان داشته باشد و بیشتر به نظر می‌رسد که نام همان

قبیله‌ای است که گفته می‌شود در حوالی هامون و کوه خواجه زندگی می‌کردند.

دکتر غنیمتی: قبل از اینکه تیت به سیستان برود، آقای به نام کلنل کریسی به آنجا رفته بود که در آنجا هم کشته شد. اما ایشان وقتی از این شهر اسم می‌برد آن را، کوه وزرد یا کوخ وزرد می‌نامد. مثل بروجرد که شکل فارسی کهن دارد، معنی قلعه و محل دفاعی را دارد و کوخ، شکل تغییر کرده «کاخ» است. در این نقل قول که تیت می‌آورد اشاره می‌شود که اهالی سیستان حرف آ را به صورت ا تلفظ می‌کنند. مثلاً به سیستان می‌گویند «سیستو» و کلمه «کاخ» را تبدیل کرده‌اند به «کوخو» بنابراین این کلمه می‌توانسته «کاخ جرد» باشد. معنی‌ای که کریمر بعداً از آن استخراج می‌کند. همین کلمه‌ای است که شما به آن اشاره می‌کنید که می‌تواند اسم آن قبیله باشد. ولی نه گاگا بلکه «کاخ» و به آن منطقه به صورت قلعه نگاه می‌کردند و فکر می‌کردند که قابلیت دفاعی داشته است.

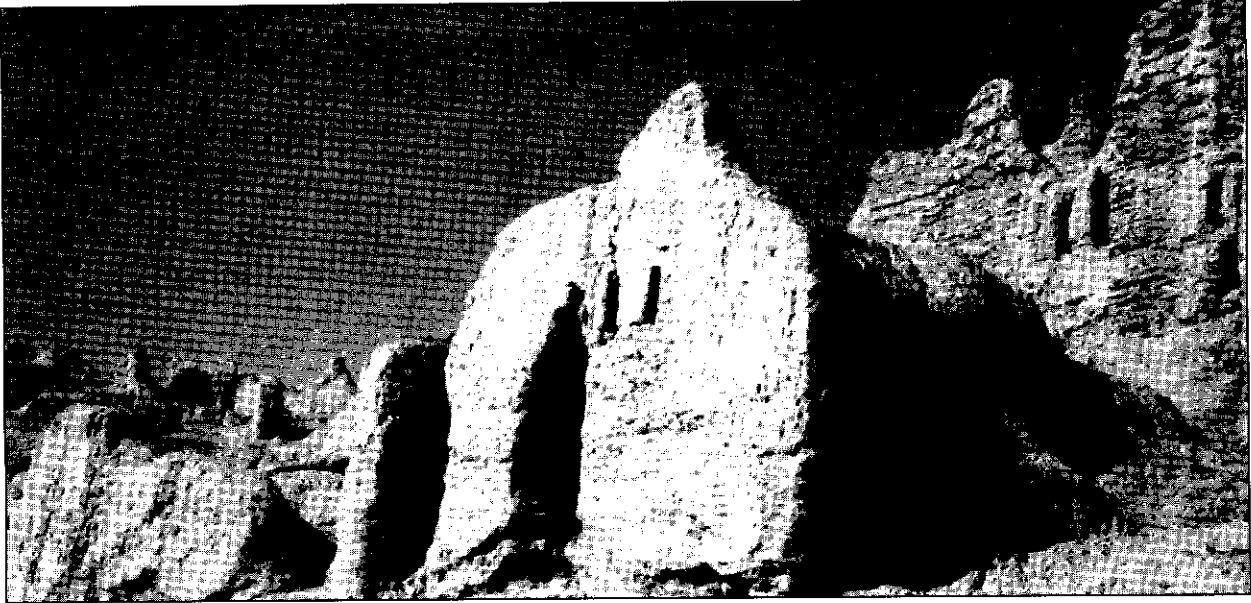
دکتر موسوی: اتفاقاً سؤال بعدی من در مورد عملکرد این قلعه است. آیا این قلاع، مجموعه شهری بوده؟ یعنی ساکنینی داشته؟ آیا معبد بوده یا قلعه نظامی، چون در کاوش‌هایی که انجام شده، در بیرون از حریم هسته مرکزی قلعه سام، آثار زندگی پیدا نشده است. آثاری مثل کوره‌های سفالگری، سفالینه‌های زیادی که دلیل بر استعمال زیاد بوده و دلیل بر اینکه انسان‌های زیادی اینجا زندگی کرده‌اند. آیا شهر بوده و قسمت آتشکده، کهن دژ این شهر بوده؟ آیا معبد بوده یا قلعه نظامی؟

دکتر غنیمتی: آقای پروفیسور نیولی و خانم پروفیسور بویس توافق دارند که این محل، تقدس طبیعی داشته، یعنی آن کوه وسط آن دشت به طور طبیعی، مردم را برای مراسم مذهبی جلب می‌کرده است. حالا ما باید به چند نکته اشاره کنیم یکی اینکه وقتی ایرانی‌ها به فلات ایران رسیدند، یکی از اولین جاهایی که مستقر شدند، سیستان و همین کوه خواجه است. دیگری «راگا» یا همان «ری» است که از شاخه جنوبی جاده ابریشم به آن می‌رسیدند.

کوه خواجه، در کنار دریاچه هامون است و ما می‌دانیم که از دوران هخامنشی به بعد زائرین در سال دو بار به کوه خواجه می‌آمدند. راگا هم همینطور آنجا هم محل زیارت بود ولی اهمیت کوه خواجه و دریاچه هامون را نداشته است. اصولاً اگر دقت کنید در معماری ایران - البته ایرانی که می‌گویم ایران بزرگ

نکته بسیار مهمی
که در تاریخ‌گذاری
این منطقه نیز
مورد توجه بوده،
تکنیکی است که
در ساختن دیوارها
به کار رفته و
در جای دیگر
در ایران
در معماری ساسانی
و حتی
در معماری اشکانی
مشاهده نمی‌شود

وقتی در هر کجای
کوه خواجه بایستید،
دریاچه را می‌بینید.
در نتیجه
عامل پرستش و
تقدس این مکان،
خود دریاچه هامون
است



می‌رسد.

ما تا پیش از دوره ساسانی، معماری مذهبی به طور رسمی نداریم. مثلاً آتشکده نداریم. فقط یک سری معابد نامشخص داریم که به آنهایتا نسبت می‌دهند و در اقسام گوناگون وجود دارد. ولی زمانی که زرتشتیان می‌آیند، شاید به علت اینکه شکل معابد آنهایتا را به گونه‌ای از بین ببرند، آتشکده بوجود می‌آید ولی شکل معابد آنهایتا از بین نمی‌رود، و هر دو در کنار هم شکل می‌گیرند. من فکر می‌کنم هسته اصلی این مکان، قسمت مسکونی آن است که شهر بوده و این شهر در مسیر آن کوچه اولی یا راه اولی که به کوه می‌رفته رشد می‌کند چون از نظر جغرافیایی، این شهر قابلیت رشد کردن به گونه‌ای دیگر را ندارد. چرا ما این قدر آثار سفالی در پای این کوه داریم؟ من فکر می‌کنم باز به همین مسئله زیارتگاه برمی‌گردد.

الان برای ما سخت است که تصور کنیم در آن دوران مراسم مذهبی و آیینی که در یک سفر زیارتی انجام می‌شد چه بوده ولی اصولاً تفاوت چندانی با زمان حال نداشته است و من به احتمال زیاد فکر می‌کنم که در آن زمان و در آنجا هم این مراسم انجام می‌شده است. یعنی به جز اینکه مقداری از سفال‌ها، برای مصرف خود منطقه مسکونی بوده، احتمال اینکه ما مجسمه‌های کوچک آنهایتا آنجا پیدا کنیم، مثل سوغاتی و چیزهایی که اشخاص از آنجا خریداری می‌کردند، زیاد است و اینکه ما آنجا آن همه سفال داریم. به همین دلیل است که فعالیت محوطه بسیار زیاد بوده است.

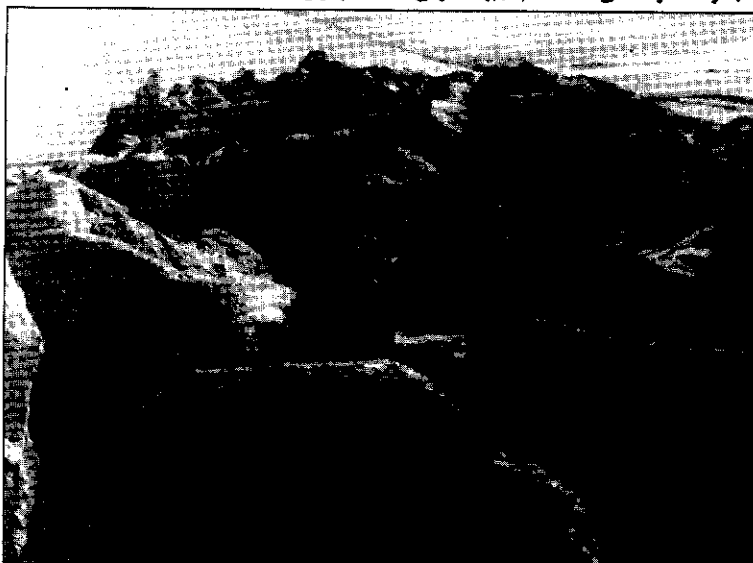
همانطور که شما گفتید: محدوده شهری این محوطه بسیار مهم است و احتمال اینکه حتی به دوران هخامنشی برسد همانطور که آقای گولینی گفته، زیاد است. ولی آن قسمتی که کاربری مذهبی داشته و بعداً آتشکده را به وجود می‌آورد که بعداً جزو این محوطه می‌شود احتمالاً از اواخر دوره اشکانی شروع به شکل گرفتن کرده است. نکته دیگری که باید اشاره کنیم این است که این مکان نمی‌توانسته قصر باشد، به این دلیل که یک شاهزاده اشکانی یا ساسانی که همیشه به همراه یک دسته ملازم سفر می‌کرده، در عرض یک روز باید چندمرتبه برای سرکشی از این قصر بیرون می‌رفته و با آن همه لباس و براق و اسب و ملازم، چنین رفت و آمدی از چنین مسیری غیرممکن است و دیگر اینکه

است یعنی از غرب یا وسط‌های کویر صحرای گویی در شمال چین تا نزدیکی مدیریتانه، حوزه فرهنگی ایران است و این البته ایران خالص نیست چون می‌دانیم که از همان سال‌ها تبادلات فرهنگی انجام می‌شده. تمام ساختمان‌ها، چه قصر، چه کاروانسرا چه حتی مدرسه در دوره اسلامی، ظاهری دفاعی دارند. مثلاً اگر به کاروانسراها دقت کنید از بیرون شبیه قلعه دیده می‌شود ولی تجهیزات دفاعی ندارد، چون الان مشخص شده که معماری دفاعی دارای غلام‌گردهایی در دیواره بیرونی است و همینطور راه‌هایی وجود دارد که در آن سربازان بتوانند یکدیگر را ببینند و با هم حرف بزنند و اگر حمله شد بتوانند دفاع کنند. حال اگر به کاروانسراها دقت کنید، این مشخصات از بیرون نمایان است ولی در داخل چنین کاربردی وجود ندارد. مثلاً دو جنازه بودن دیوارها دیده نمی‌شود هرچند ممکن است در داخل سه دیوار هم با فاصله‌هایی وجود داشته باشد. ولی اینها دیوارهای دفاعی نیستند، دیواره‌های دفاعی، دیواره‌هایی با عرض هفت، هشت متر هستند که سربازان بتوانند درون این دیوارها با هم ارتباط داشته باشند و قراول برونند.

در نتیجه چون ما این آثار را در کوه خواجه پیدا نکردیم و اصولاً کوه خواجه از نظر قابلیت دفاعی جای مناسبی نیست. علیرغم آنکه آقای استاین می‌گوید که قابلیت دفاعی هم داشته. من شخصاً فکر می‌کنم که اصلاً قابلیت دفاعی نداشته در عین حال هم آن چیزی که ما الان می‌بینیم چیزی است که به مرور ساخته شده و الان اینطور دیده می‌شود.

به نظر من کاربری تجاری هم نمی‌توانسته داشته باشد، خانم پروفیسور بویس هم وقتی این موضوع را با ایشان مطرح کردم این فرضیه را رد کردند. یک دلیل این است که در زمان‌های پیش، آب دریاچه هامون خیلی بالاتر بوده و شترهایی که برای حمل بار استفاده می‌شدند، به طور حتم بارشان را در آب دریاچه خیس می‌کردند، حال نکته مهم این است که اصولاً هر قرارگاهی که وجود دارد به تدریج ایجاد می‌شود به احتمال قریب به یقین، این محل در ابتدا یک دهکده کوچک ماهیگیری بوده که وقتی ایرانی‌ها وارد این مکان می‌شوند فقط برای انجام مراسم مذهبی‌شان به بالای کوه می‌رفتند ولی این دهکده یا قرارگاه، به تدریج با زیاد شدن تعداد زائرین، رشد می‌کند تا به دوران ساسانی

سیستان،
لااقل در هزاره اول
قبل از میلاد
مرکز تجاری
بسیار مهمی بود.
تمام جاده‌هایی که
از ایران و
بین النهرین
به هند می‌رفتند
از سیستان
می‌گذشت.
همینطور
جاده‌هایی که
از شمال می‌آمد
و از جاده ابریشم
جدا می‌شد،
از سیستان
عبور می‌کرد



از نظر دفاعی در موقع جنگ فقط کافی بود که تنها راه ارتباطی این منطقه را ببندند و اهالی حتماً از گرسنگی، تلف می‌شدند و بنابراین دفاعی هم نمی‌توانسته باشد.

به علاوه ما می‌دانیم که در آن دوران، دین ایرانیان، دین زرتشتی بوده و اگر این افراد می‌خواستند مراسم قربانی‌شان را در بالای کوه انجام بدهند، این اشخاص عبادی باید از وسط خانه شاهزاده رد می‌شدند و به بالای کوه می‌رفتند که چنین چیزی غیرممکن بود.

دلیل دیگر این است که ما محوطه‌های خدماتی کوه خواجه را چنان که در سایر قصرها هسته نمی‌یابیم و این موضوع، این فرضیه را که آن مکان، زمانی قصر بوده رد می‌کند. در عین حال در بالای کوه، کنار مقبره خواجه سنگی هست که هنوز هم در اعیاد مختلف به دور آن قربانی می‌کنند و در آن زمان هم در دوران زرتشتیان رسم بوده است.

در مراسم زرتشتیان سنگ عنصر بسیار مهمی بوده و از زمان ساسانی در مراسم قربانی کردن، مردم قربانی خود را روی دوش می‌گرفتند و با شور و نشاط به بالای کوه می‌رفتند و در جهت عکس تابش خورشید هفت بار می‌چرخیدند و دور سنگ طواف می‌کردند و بعد حیوان را نزدیک آن سنگ ذبح می‌کردند. خانم بویس به این سنگ زنده نام نهانند چون این سنگ را از جای دیگر نمی‌آوردند و بلکه آن سنگ همیشه در آن مکان وجود داشت. سنگی را پیدا می‌کردند که اگرچه مجسمه نبود اما حالت ایستاده داشت و از دیگر سنگ‌ها متفاوت بود. اگر از مردم محلی کوه خواجه هم بپرسید این سنگ از چه زمانی در این محل قرار گرفته، جواب می‌دهند که همیشه این جا بوده است.

موسوی: درباره کارکرد و اتیمولوژی و اوضاع طبیعی و سیاسی و جغرافیایی منطقه صحبت کردیم. در مورد طرح این قلعه و معماری آن عده‌ای آن را نظامی می‌دانند. دلیل آن، وجود برج‌های نگهداری است شامل دوازده برج که دورتا دور قلعه سام یا گاکاشهر وجود دارد. اینها به چه منظور بوجود آمده است؟ سؤال دیگر اینکه چرا این بنا خشتی است؟ و مصالح دیگر به جز خشت در کجا و به چه صورت در این بنا به کار رفته و از همه مهمتر اینکه آیا نمی‌توانیم آن ظنی را که در مورد تخت جمشید وجود دارد، در مورد کوه خواجه هم به کار ببریم که در تخت جمشید، شاهان هخامنشی، خورشید و ماه و ستارگان را رصد می‌کرده‌اند و زمانی به تخت جمشید می‌آمدند که بتوانند طول سال جدید و طلوع ماه ربیع را ببینند؟

دکتر غنیمتی: بله و خیر. بله به خاطر اینکه همانطور که گفتم هیربدان در این مکان منتظر بودند تا اتفاقاتی در عالم ستارگان رخ بدهد و موعود زرتشتیان ظهور کنند. در نتیجه من فکر می‌کنم حتماً عملیات رصد کردن انجام می‌شده ولی اینکه عملکرد آنجا به طور رسمی رصدخانه‌ای باشد، شک دارم. در عین حال شما وقتی از این مسیر بالا می‌روید، در هر کجا که بایستید دریا را می‌بینید. در نتیجه عامل پرستش و تقدس این محوطه، خود دریاچه هامون است. البته در اصول دین زرتشتی، آسمان به همان اندازه مهم است که آب و به طور کلی در طبیعت کوه خواجه، تمام عناصر موجود نشانه‌هایی بودند که تقدس و قابلیت پرستش داشته و حتی ستاره‌ها در این محوطه، همین نقش را داشته‌اند.

اینکه چرا مصالح به کار رفته خشت است و سنگ نیست، باید اینطور پاسخ بدهم که تخت جمشید تنها جایی است که در

آن از سنگ استفاده شده در جاهای دیگر هم اگر سنگ داریم همیشه همراه با خشت است. و آن هم به این علت است که در مورد تخت جمشید یک دیدگاه به خصوص وجود داشته و تمام افتخار هخامنشیان و داریوش همین است که می‌گوید: من سی ملت را برای ساخت این بنا گرد هم آورده‌ام، در نتیجه ما نمی‌توانیم از نظر معماری این بنا را با تخت جمشید مقایسه کنیم.

اما وقتی من برای اولین بار به دیدن این بنا رفتم بسیار متعجب شدم که چرا روی کوه سیاه با گل سفید بنا ساخته‌اند. حتی این رنگ طبیعی گل و خاک نیست و احتمالاً گل را از جای دیگر وارد کرده‌اند. خشتی بودن این مصالح کاملاً سنتی است. اما نکته بسیار مهم که در تاریخ‌گذاری این منطقه نیز مورد توجه بوده تکنیکی است که در ساختن دیوارها بکار رفته و در هیچ جای دیگر ایران در معماری ساسانی و حتی در معماری اشکانی مشاهده نمی‌شود و آن این است که بالای پی‌ها از یک سری بند استفاده شده است. دیوارها تماماً از خشت و پی‌ها از سنگ هستند، البته سنگ‌های تراشیده و کار شده نه سنگ‌های بی‌شکلی که در بناهای ساسانی به کار رفته است. بعد از تمام شدن پی، خشت روی آن می‌آید و در طول دیوارها، مخصوصاً آن دیوارهایی که بیست - سی متر بالا می‌رود این بند چند مرتبه در عرض دیوار تکرار می‌شود که خود، مقاومت ساختمان را بیشتر می‌کند.

به جز این مورد در هیچ کجای ایران چنین معماری‌ای نداریم. تنها جایی که مشابه آن دیده می‌شود در ساختمان‌های رومی است که برای صدتا دویست سال از آنها استفاده می‌شد. یعنی از اواخر دوره هلنی تا دوره بیزانس از این تکنیک استفاده می‌کرده‌اند. کوه خواجه تنها جایی است در ایران که از این تکنیک استفاده شده است. این مطلب به بازسازی تاریخ محوطه بسیار کمک می‌کند. آجرهایی که در کوه خواجه استفاده شده بسیار منحصر به فرد هستند. در آجرها و خشت‌های معمولی که در آنجا دیده می‌شود در بعضی موارد حتی پی به کار رفته که آنها را مقاوم و به اصطلاح آرمه می‌کرده مثل بتن‌هایی که الان داریم. آجرهایی داریم که در داخل آنها شیارهایی هست و به نظر می‌رسد در سقف‌ها به کار می‌رفته‌اند. چون از نظر مکانیکی این شیارها باعث می‌شود که ملات بسیار چسبنده‌تر عمل کند. و حتی مقدار کمی آجر گرد هم پیدا شده که موارد استفاده آن را درست نمی‌دانیم شاید در ستون‌های گرد استفاده می‌شده است.

ریچارد فرای
می‌گوید
سیستان بهشت
باستان‌شناسان
است. این ادعا
حقیقت دارد
زیرا تنها جایی که
می‌شود سیستان را
با آن مقایسه کرد،
سواحل رودخانه نیل
در مصر است که از
وجب به وجب آن
می‌توان
آثار باستانی
بیرون آورد

دکتر غنیمتی: این نقاشی‌ها، در واقع بزرگترین مجموعه نقاشی ایرانی پیش از اسلام است. می‌دانید که در ایران آثار قابل توجه نقاشی، لاقفل به این شکل نداشته‌ایم. آقای استاین حدود دوازده تکه تخته روی دیوار را به موزه دهلی Delhi برد هر تسفله، هم همینطور مقداری از آنها را به آلمان برد. البته در جریان جابه‌جایی در زمان جنگ برای حفظ آنها و نیز به هنگام حمل و نقل برای تعمیر به برلین بردند. تعدادی گم شد. البته ممکن است که گم نشده باشد و به خاطر شرایط جنگ به روسیه یا اتریش فرستاده شده باشد و بعد از آن هم نقاشی‌ها به صورت تکه تکه پیدا شد. در این نقاشی‌ها عناصر ایرانی به همراه عناصر هلنی دیده می‌شود. نظر من این است که تمام محوطه این ساختمان و مخصوصاً قسمت‌های عمومی آن مثل سرسراها و راهروها و سالن‌ها، در زمان اوج این ساختمان، پر از نقاشی و نقش برجسته بوده است. دلیل آن لزوماً این نیست که آن مکان یک قصر بوده است. دقیقاً مشابه سرمایه‌گذاری‌های هنری و کارهایی که ما در اماکن مقدسه انجام می‌دهیم، در این مکان به علت کاربرد پرستشگاهی آن تمام این هنرمندی‌ها بکار می‌رفته است.

زرتشتیان تمام سعی و نیروی‌شان را برای زیباسازی آنجا صرف کرده‌اند. در عین حال آقای استاین در آنجا یک نقاشی پیدا می‌کند و حدس می‌زند متعلق به رستم است - یک مرد نشسته با یک گرز - و بر طبق همین صحبت آقای هرتسفلد هم اعلام می‌کند که این بنا تماماً متعلق به رستم بوده و رستم و گندافر هم هر دو یک نفر هستند. اما، وقتی داستان آمدن سوشیانس‌ها را می‌خوانیم درمی‌یابیم که یکی از آنها با گرز از دریاچه بیرون می‌آید و این نقاشی پیدا شده می‌تواند به نحوی با تصویری که ما از آن افسانه داریم مرتبط باشد، البته من نقاشی‌های این محوطه را به طور کامل مطالعه نکرده‌ام و تحلیلی که روی آن انجام داده‌ام بیشتر از جنبه معماری بوده است.

نصرالله زاده: من می‌خواهم قدری بحث را از فضای باستان‌شناسی بیرون بیاورم و مسایل تاریخی را مطرح کنم. سیستم در روایات حماسی و اساطیری اهمیت بسیاری دارد منتها در دوره ساسانی از سیستم گزارشات تاریخی چندانی در دست نداریم مخصوصاً در مورد مهرها و سکه‌ها. آقای نیولی یکی از کسانی است که سیستم را زادگاه زرتشت می‌داند. سؤال من این است که نتیجه‌گیری شما در مورد کاربری این مکان که آشکده است با نظریه نیولی، چه ارتباطی دارد و اینکه شما چه تاریخ‌گذاری برای این آشکده، زمان ساخته اوج رونق و زمان ویرانی آن قائل هستید؟

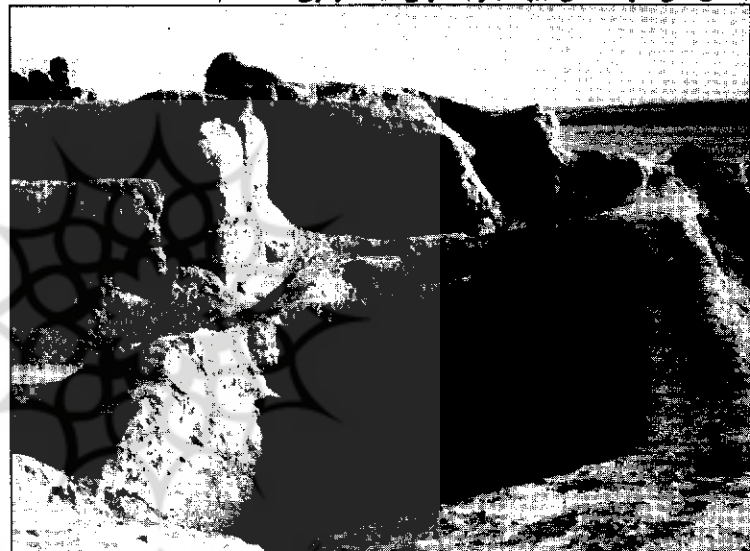
دکتر غنیمتی: درست است که آقای نیولی این نظریه را دارند اما الان تمام فیلولوژیست‌ها و تاریخ‌نویسان تا حد زیادی نظریه‌های آقای نیولی را رد کرده‌اند. البته نه تمام آن چیزهایی که در مورد زمان و مکان و چگونگی تولد زرتشت گفته‌اند. ولی لاقفل زمان آن به طور حتم الان به هزاره دوم قبل از مسیح تغییر کرده. اینهم براساس زبان‌شناسی و داده‌های تطبیقی از وادهاست. محل تولد زرتشت هم به ظاهر قدری گیج‌کننده است. چون ایرانیان در همان ابتدا بر این عادت بودند که اگر به مناطق جدید کوچ می‌کردند، همان نام مناطق قدیم را با خود می‌آوردند و به مکان جدید می‌دادند. به همین دلیل اسم‌هایی داریم که مرتباً تکرار می‌شود و همین موجب می‌شود که فکر کنند محل تولد زرتشت آذربایجان است.

من شخصاً از آنجایی که هم با این کار آقای نیولی خیلی آشنا



عکس‌ها از دکتر موسوی

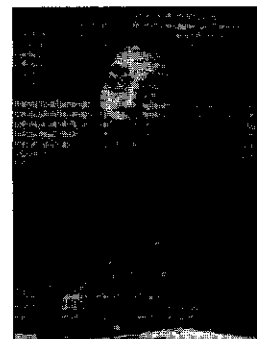
بقایای دروازه جنوب شرقی و حصار اول قلعه سام. بقایای اتاق‌ها و فضاهای جبهه جنوب شرقی حیاط مرکزی قلعه سام.



نکته مهمی که در ساختار و معماری این بنا به چشم می‌خورد، قوس‌ها و طاق‌های پیش ساخته است که این قوس‌ها را با دوقسمتی یا سه قسمتی می‌ساختند. البته در جاهای دیگر ایران هم این پدیده را داریم مثلاً در شهر قومن در نزدیکی دامغان. به این صورت که روی زمین قالب را می‌ساختند و قطعات پیش ساخته را درست می‌کردند و بعد آن را در محل خود سوار می‌کردند. مهمترین نکته این است که این عناصر دو هزار سال است که ایستاده و در بعضی نقاط، این دیوارها بسیار عظیم هم هستند.

یکی دیگر از عواملی که باعث بروز شک و تردید در مورد تاریخ این بنا گردیده، نقاشی‌هایی است که در آن پیدا شده و آقای دنیل اشلومبرژه می‌گویند که پیدا شدن این نقاشی‌ها و نقش برجسته‌ها و گچبری‌ها، ساسانی است زیرا در معماری که تمام طاق‌ها، قوس‌ها و گنبد داریم و ساختار دیوارها همه ساسانی است، آن نقاشی‌ها هم نقاشی‌های ساسانی به شمار می‌رود؛ حتی اگر از نظر تکنیک و قیافه و هر آنچه در ظاهر می‌بینیم، سرشار از عناصر هلنی باشد.

دکتر موسوی: سؤال آخر من در مورد عناصر تزئینی کوه خواجه است. نظر شما در مورد نقاشی‌ها و گچبری‌ها چیست؟



دکتر سرور غنیمتی

هستم و هم با نظری که آقای دوشی گیل من مطرح می‌کند و هم با نظرات خانم بویس، بعید می‌دانم سیستان و کوه خواجه محل تولد زرتشت بوده باشد. مگر اینکه سیستان بزرگ را در نظر بگیریم. چون آقای نیولی فقط کلمه سیستان را به کار می‌برند و مشخص نمی‌کنند که کوه خواجه یا جای دیگری مدنظرشان بوده است. من شخصاً فکر نمی‌کنم آنجا محل تولد زرتشت باشد چون من فکر می‌کنم آریاها اصولاً در مناطق خیلی شمالی‌تر بودند و به تدریج به اینجا که الان هستند رسیدند. حتی شاید قسمت‌های سیستان افغانستان، مرحله‌ای از مراحل این مهاجرت بوده ولی این به هر حال بازسازی تاریخ است و ممکن است فردا چیزی پیدا کنیم که این مسئله را تکذیب کند.

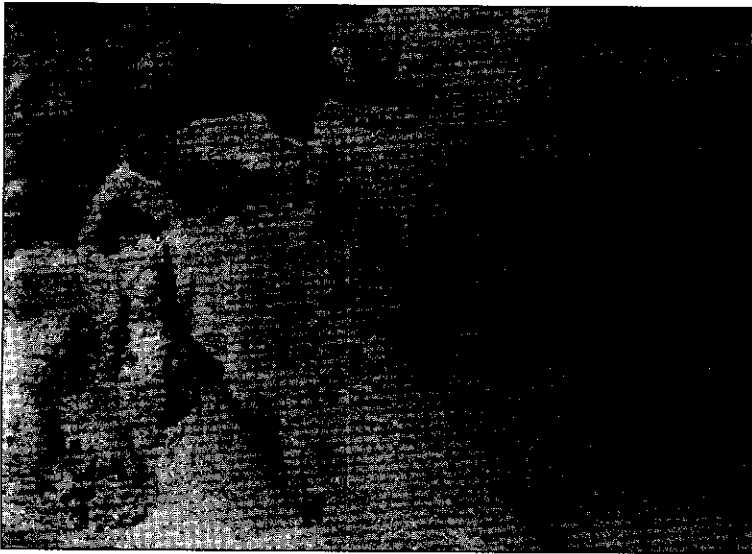
نصرالله زاده: سؤال بعدی من در مورد تاریخ‌گذاری این آتشکده است و اینکه اصولاً این مکان از نظر زرتشتی‌گری چه اهمیتی دارد که آتشکده به آن بزرگی در آن بنا شده باشد. چون در متون پهلوی مربوط به دوره ساسانی هم از سه آتشکده مهم نام برده شده اما نامی از آتشکده سیستان با این اهمیتی که شما می‌گویید نیست.

غنی‌متمی: تاریخ‌گذاری این منطقه براساس کربن ۱۴ (C۱۴) انجام شده و دو دوره را به دست می‌دهد. دوره اول از اواخر دوره پارسی تا اوایل دوره ساسانی است - فاز اول - و فاز دوم اواخر دوره ساسانی است. حال چون همه به این دو فاز معتقد بودند من هم نمونه‌گیری‌هایم را از همین دو فاز انجام دادم اما الان معتقدم که حتماً بیشتر از دو فاز است و حتماً یک دوره پارسی هم وجود داشته و حداکثر تا قرن نهم کار می‌کرده و بعد از آن از بین می‌رود و متروک می‌شود. حال، تاریخی که به این مکان داده می‌شود به نظر من به دوره شاپور اول می‌رسد و دلیل من سوازی آن آزمایش C۱۴ همان پدیده ساختاری دیوارها بود که فقط در معماری رومی دیده می‌شود و در عین حال در زمان شاپور منارکی در دست است که اینها در جنگ‌های با رومیان یا والرین و با یوستین و... در دوره ساسانی، اسرای جنگی را به مناطق مختلف می‌فرستادند تا در کارهای معماری از آنها استفاده کنند. پل شوستر نمونه‌ای از این فرآیند است هیچ بعید نیست که در ساخت آن به دلیل ساختار غیرعادی آن از این اسرا استفاده کرده باشند.

در عین حال یکی از نقاشی‌های دیگر که بر آن مکان دیده می‌شود قسمتهایی از نقش یک فیل را نشان می‌دهد و باز تنها دورهای که مدرکی از وجود فیل در دست داریم دوره شاپور است که در سپاهش از فیل استفاده کرده است.

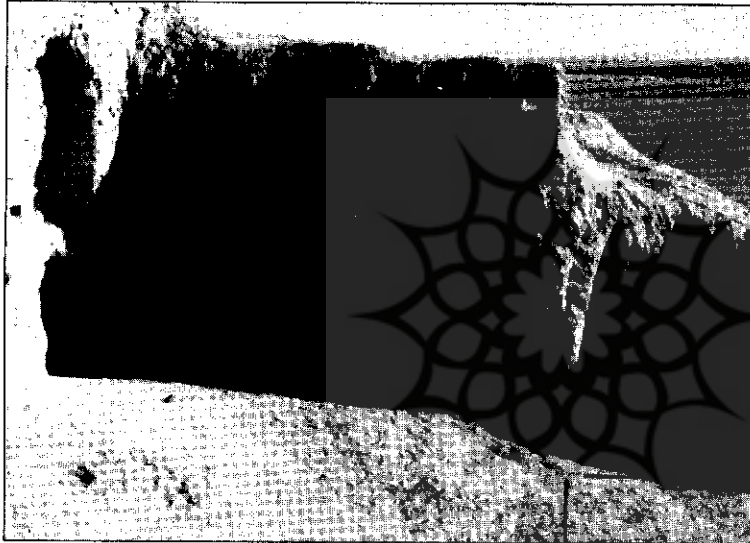
نشانه دیگر، خود سبک معماری گنبد است. درست است که پیدایش گنبد از نظر تاریخی بسیار به عقب می‌رود و در دوره پارسیان ریشه دارد، اما، ما معماری زیادی از دوره اشکانی نداریم. آن چه وجود دارد از دوره ساسانی به جای مانده است و آن شیوه ملات‌کشی و سنگها و اولین فیلیپوش‌ها و گوشوار و مقرنس، که بعدها در دوره بعد از اسلام داریم. در معماری ایرانی - اگر بین‌النهرین را جزو ایران بحساب نیابیم - و در فلات ایران، اولین بار در این مکان دیده شده است. هنوز پنج - شش تا از آن گوشوارها باقی است که شکل اولیه گوشواره است. به همین خاطر من، حداقل به سه فاز قایل هستم و در پایان‌نامه‌ام از سه فاز نام برده‌ام: **اواخر اشکانی، اوایل ساسانی و اواخر ساسانی.**

چرا در هیچ منبعی از جایجایی آتشکده‌ها ذکر می‌شود به میان نیامده است؟ این همیشه برای من سؤال برانگیز بوده است. می‌دانیم که در زمان حمله اعراب به ایران، قبل از اینکه به



عکس‌ها از دکتر موسوی

قلعه سام - حیاط مرکزی، جبهه شمال غربی گوشه شرقی ایوانی در جنوب قلعه و قبل از رسیدن به دروازه جنوبی



عکس‌ها از دکتر موسوی

سیستان برسند. مثلاً در فارس - زرتشتیان مکان آتش‌های مقدسشان مثل آتش بهرام را که سالهای سال روشن نگه داشته بودند تغییر می‌دهند. این کار را مخصوصاً در تمام ایران انجام می‌دهند. خود زرتشتیان در پاسخگویی به این سؤال که آیا عمناً و آگاهانه این کار انجام شده است همیشه طفره می‌روند و چون آدم‌های دروغگویی نیستند همیشه در پاسخ فقط می‌خندند. من بارها این سؤال را از زرتشتیان پرسیده‌ام که آیا در مورد آتش آتشکده کوه خواجه هم شما این کار را کرده‌اید و برای جلوگیری از ویرانی آن آتشکده و مخصوصاً جلوگیری از آلودگی آن - چون زرتشتیان بسیار به پاکی و نجسی معتقدند - آن آتش را به جای دیگری منتقل کرده‌اید؟ نظیر رفتاری که با آتش بهرام کرده‌اید؟ و آنها همیشه در جواب فقط لبخند زده‌اند و هرگز جواب مستقیم به من نداده‌اند. من شخصاً معتقدم که مثل فارس و تخت سلیمان و خیلی جاهای دیگر وقتی که اسلام به این سرزمین می‌آید کوه خواجه هم مثل بسیاری اماکن مقدس دیگر متروک شد.

کوه خواجه یک محوطه بسیار خاص است که از زمان هخامنشی زیارت‌گاه بوده و من فکر نمی‌کنم هنگامی که ارتش اسلام به سیستان می‌رسید اول به سراغ این مکان مقدس

**سیستان
محل تلاقی
سه فرهنگ ایرانی،
بودایی و هلنی
(از عصر سلوکی)
بوده اما از این
سه عنصر
تلفیقی ساخته
می‌شود که
به عنوان فرهنگ
«سیستانی» و
دارای شخصیت و
هویت خاص خود
شناخته می‌شود**



جمع‌آوری اطلاعات و کار تحقیقی نیز پرداخته، چهار نفر دستیار داشته که یکی از آنها یزدان داد، سیستانی بود و این بدان معناست که اولاً افسانه‌های ما منشأ سیستانی دارد و ثانیاً اوستای سیستان از اصلی‌ترین متون اوستاست.

در عین حال در یکی از متون دینی از مردی بنام سائنا یا سینا صحبت شده که یک معلم مذهبی در سیستان بوده و صد نفر شاگرد داشته و در زرتگیاننا بوده است در عین حال یک متن دیگر هست که از کل آن فقط دو قسمت باقی مانده است بنام هیریدستان. هیریدستان شامل متونی مربوط به معلمان زرتشتی و در مورد سفرهای آنان از جایی به جای دیگر و اتفاقاتی است که در طول این سفرها برای آنها می‌افتد. یک مقدار از این متن مستقیماً مربوط به مسایل مذهبی زرتشتی بود خود زرتشت هم موبد بوده و قبل از اینکه به پیامبری برسد از شهری به شهر دیگر برای آموختن علوم دینی و ساختن اشعار سفر می‌کرده است چون همانطور که می‌دانیم تا قبل از زمان ساسانی برای نگهداری متون مذهبی از نوشتن استفاده نمی‌کردند. اینها به صورت سینه به سینه حفظ و منتقل می‌شد. اما تمام این متون، مثلاً گاتاها صورت شعر دارند. و صورتهای مختلفی هم دارند. اتفاقاً آقای شوارتز روی شکل این ابیات کار می‌کنند. بهر حال اینها فونوی بوده که باید متعلمان زرتشتی می‌آموختند و در کنار علوم مذهبی قرار داشت. حال دلایلی که من به آنها استناد کردم و گفتم که این محوطه هیریدستان هم بوده، یکی اهمیت خود کوه خواجه و آمدن سوشیانس‌هاست و دیگری این چهار عنصر طبیعی بکار رفته در معماری این است. آب و خاک و آسمان و آتش را به صورت بسیار زیبا در کنار هم مشاهده می‌کنیم. دیگر اینکه آقای چاکسی می‌گوید که تمام این مدرسه‌های مذهبی وقتی اسلام می‌آید از بین می‌روند. ولی ما متأسفانه تمام این حرفها را به صورت نقل قول‌هایی از این و آن داریم. مدرک مکتوبی در دست نیست هر چه بوده از بین رفته مثلاً در حمله مغولها، بیشترین لطمه‌ای که حمله مغولها به تمدن ما زد، از بین رفتن کتابها است.

موسوی: در مورد هیریدستان بودن این بنا، می‌دانید که آن رواق‌های دور حیاط مرکزی دقیقاً مثل حجره‌های مدارس علوم مذهبی اسلام است. یعنی آن اطاقک‌هایی که دور حیاط مرکزی قرار گرفته و بعد از آن در قسمت شمالی بنا وارد آتشکده می‌شویم محلی است صرفاً برای نشستن و ماندن و اعتکاف طلبه‌ها و این پلان خود این مسئله را القا می‌کند.

دکتر غنیمتی: شما کاملاً درست می‌فرمایید. اتفاقاً من وقتی راجع به هیریدستان مطالعه می‌کردم در یک زمان به این نتیجه رسیدم که اینجا به علت این فعالیت‌های شدید دینی می‌توانسته کتابخانه باشد. اما از آنجا که من اصولاً هر کاری را که روی کوه خواجه می‌کردم به علت تشابهات فرهنگی با بیزانس و از این طرف با همه مقایسه می‌کردم متوجه شدم این مکان نمی‌تواند کتابخانه باشد در عین حال دو ایوان در کوه خواجه وجود دارد که همه بر این عقیده‌اند که بعداً اضافه شده و از نظر معماری شباهتی که بین مدارس اسلامی و این بنا به خاطر این دو ایوان می‌دیدم بسیار زیاد بود. ولی فرضیه‌هایی در این تحقیق موجود بود:

یکی این که می‌گفتند این پلانهای دو ایوانی یا از بین‌النهرین نشأت گرفته یا از آسیای مرکزی آمده است البته ما نمونه زنده نداشتیم این مسأله را گدار Andre Godard مطرح می‌کند و... البته من چون در اصل معمار هستم برخورد کاربردی با این قضیه می‌کنم خوب من فکر کردم که تکلیف حجره‌ها و

نقش‌های دیواری کوه خواجه

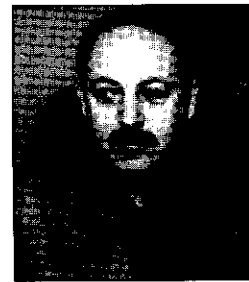
می‌رفت، بلکه اول به سراغ مناطق نظامی می‌رفت که در سیستان زیاد بود، مثل نهبندان و... که جنگ به آنها کشیده می‌شود. و بعد هم سیاست همیشه این بوده که مراکز مهم مذهبی را برای جلوگیری از ویرانی به دست دشمن، به جایی دیگر منتقل می‌کردند کوه خواجه هم متروک می‌شود ولی از بین نمی‌رود. **نصرالله زاده:** از چه زمانی این پرستشگاه متروک می‌شود؟ **دکتر غنیمتی:** من فکر می‌کنم از حدود قرن هشتم میلادی **دکتر موسوی:** که تقریباً مصادف است با قرن دوم هجری **دکتر غنیمتی:** در سال هفتصد و شصت و یک میلادی، سیستان رسماً اسلام را می‌پذیرد و پنجاه هزار عرب به سیستان آورده و در آنجا مستقر می‌شوند و این مسئله کار جستجوی تاریخی ما را سخت‌تر می‌کند و باز مدارکی هست که از قرن نهم به بعد، یاغی‌ها در آن مکان پنهان می‌شدند.

نصرالله زاده: سؤال بعدی من در مورد اجتماعات زرتشتی آنجاست و این که آنها تا چه زمانی در آن مکان حضور داشتند، چون در فارس تا قرن پنجم هجری هم حضور دارند و سنگ‌نوشته‌ها و سنگ‌قبرهایشان باقی است. حال می‌خواستم بدانم بر طبق مدارک تاریخی تا چه زمانی زرتشتیان در این محوطه حضور داشتند و آیا شما بین مهاجرت زرتشتیانی که پاریسین هند بودند با اجتماعات زرتشتی کوه خواجه ارتباطی می‌بینید؟

دکتر موسوی: مطلب دیگر این است که شما این منطقه را صرفاً معبد و آتشکده ندانسته‌اید و آنرا مدرسه علوم دینی هم نامیده‌اید. لطفاً راجع به این مطلب هم توضیحی بفرمایید.

دکتر غنیمتی: اول در جواب آقای نصرالله‌زاده باید بگویم که جامعه زرتشتیان سیستان، جامعه بسیار مهمی بود. زمانی که در عصر بلاش پارتی برای اولین بار دستور جمع‌آوری و تطبیق و تهیه یک متن نهایی اوستا صادر شد و از آنجا که در پشت‌های مختلف از دریاچه هامون اسم برده شده - به نام دریاچه کاسانو مطرح می‌شود - به علت وجود اسم‌های جغرافیایی مختلف گمان می‌رود که موبدان سیستانی از نظر جایگاه دینی در مرتبه‌ای بوده‌اند که می‌توانستند این اسامی را وارد پشت‌های اوستا بکنند.

به جز این از نسخه‌های مختلفی که جمع‌آوری می‌شود، یکی مربوط به سیستان بوده. در عین حال در زمان‌های بعد وقتی فردوسی در حال سرودن شاهنامه بود و به این منظور به



نصرالله صالحی



(عکس از دکتر موسوی)

رواق‌ها معلوم است. می‌تواند مثل کلاس درس کاربرد داشته باشد. ولی این که چرا ایوان بوجود می‌آید مسأله‌ای بود که خیلی دنبال آن رفتم. جواب این بود که دو شکل از مراسم تأثیر عمده‌ای در پیدایش این پلان داشتند. یکی وجود «دسته» است. زرتشتیان در مراسم قربانی، حیوان را روی دوششان می‌گذاشتند و با شادمانی حرکت می‌کردند. در زمان ساسانی، در مورد این مسئله مدرک در دست است که در این دسته‌ها، موبدان جلو راه می‌افتادند و مردم پشت سر آنها در حالی که به لباسهایشان شمشیر و گرز آویزان بود بعد از انجام قربانی، به آتشکده می‌رفتند و آن گرز و شمشیر و آلات را به در و دیوار آتشکده آویزان می‌کردند البته بصورت کاملاً سمبلیک. به این خاطر که روحیه جنگجویی آتش را نشان بدهند و آتش هم کار قبله را برای آنها انجام می‌داده است. شاید ساده‌انگارانه باشد جاهایی می‌خوانیم زرتشتیان آتش پرستند در حالی که اینطور نیست برای اینکه در هنگام نماز خواندن و عبادت تمرکز داشته باشند یا به جهت خورشید و یا به سمت آتش برمی‌گشتند البته تأثیر آداب و عقاید دین زرتشتی بر ادیان دیگر بحث دیگری است که در این موضوع نمی‌گنجد.

برگردیم به این مطلب که گفتیم زرتشتیان دو مجموعه مراسم دارند. یک مجموعه مراسم داخلی و یک مجموعه مراسم خارجی. مراسم داخلی فقط برای خود موبدان و هیریدان انجام می‌شد. مثل مراسم شبانه که بر حسب فصل و ماه صورت‌های مختلفی دارد و آدم‌های معمولی نمی‌توانستند در آن شرکت کنند. یک مجموعه مراسم هم که بیرونی بوده یعنی افراد وقتی دسته‌ها را برآه می‌انداختند و می‌رفتند، قبل از رسیدن به محل قربانی مراسمی انجام می‌دادند مثل دعا خواندن‌ها و خواندن اشعار مذهبی. آخرین مرحله قربانی کردن بود. حال، من به این نتیجه رسیدم که در سال، لاقلاً دو بار زوار از همه جای ایران به این مکان می‌آمدند. در حالت عادی هم محلی‌ها این مراسم را ادامه می‌دادند و این مراسم باید حتماً در فضای باز انجام می‌شد. نظر من این بوده که این ایوان‌ها برای حفاظت از این دسته‌ها و افراد از باران‌ها و شرایط سخت آب و هوایی ساخته شده بودند خیلی ساده است. اصولاً در معماری، کاربردها جواب یکسری نیازها هستند. الان شاید قضیه به این صورت درآمده که ما پیشاپیش برای معماری برنامه‌ریزی می‌کنیم ولی اصولاً معماری نوعی پاسخگویی به نیاز است و اصولاً شکل‌گیری شهرنشینی ایران بصورت صفه‌ای است. نمونه‌اش را الان در همدان داریم. در ماسوله داریم و در دهات همین سیستان هم وجود دارند. به همین دلیل است که آتشکده در آن بالا شکل می‌گیرد. از زمان کورش و حتی قبل از کورش هم این مسئله را داریم. مدرسه هم وقتی بوجود می‌آید. مثلاً مدرسه‌های اسلامی در ابتدا که وجود می‌آید - در کنار مرزهای اسلام است که سربازان دینی (غازیان) در آن هم به تبلیغ اسلام می‌پرداختند و هم وظیفه جنگ‌جویی داشتند. در عین حال محرابی هم بوده چون باید نماز می‌خواندند و مراسم دینی هم به جا می‌آوردند. جالب این که دقیقاً شبیه این مسئله را در دین بودا هم داریم یعنی فنون رزمی مثل مارشال آرت و کاراته هم در صومعه‌ها بوجود آمد. چون صومعه‌های بودایی در کنار جاده ابریشم و در برهوت بوده و آنجا مسأله غارتگری و حمله وجود داشت. البته من این قضایا را به هم ربط نمی‌دهم.

در عین حال این طرح یک محور اصلی دارد که نمی‌توانسته

جای دیگری باشد چون شرایط کوهستان اجازه نمی‌داده. و رشد این مجموعه، یکی در امتداد راه اصلی بوده که قبل از ایجاد آتشکده هم وجود داشته و دیگری برای دسته‌های عبادت‌کننده. و در چپ و راست این محور، توسعه مجموعه صورت گرفته است.

مسأله مهم دیگر این است که هیچوقت ساختمانهای مذهبی زرتشتیان کاملاً شمالی، جنوبی نیست، همیشه یک مقدار کج است چون در اعتقادات ایشان اهریمن از طرف شمال وارد ساختمان می‌شود. در مورد پارسیان، می‌دانیم ایرانی‌ها هستند که به هند رفتند. در قرن نهم بیشتر زرتشتیان خراسان بودند که مهاجرت کردند و در مسیرشان از سیستان عبور کردند. من فکر می‌کنم قبل از مهاجرت این عده، موبدان سیستانی، آنجا را تقریباً تخلیه کرده بودند. و تغییر شکل و کاربری داده بودند. احتمالاً وقتی پارسیان از سیستان عبور می‌کردند عده‌ای از موبدان هم به همراه آنها می‌روند.

دکتر موسوی: راجع به عناصر مانوی و بودایی و ردیابی این دو آیین در این اثر صحبت شده. آیا این صحبت‌ها بر اساس نقاشی‌های کوه خواجه و مقایسه آن با نقاشی‌های پنج کند و امثال آن بوده یا اینکه واقعا عناصر مانوی و بودایی در این اثر وجود دارند؟

دکتر غنیمی: در مورد عناصر بودایی آقای استاین صحبت می‌کنند اما در صحبت‌های ایشان هیچ چیز محرز و وجود ندارد ایشان فقط می‌گویند «ممکن است به این صورت باشد» و هیچ دلیل محکمی ارائه نمی‌کنند. در عین حال این مکان با معماری بودایی و یا معماری سنتی هند قدیم هیچ شباهتی ندارد. هر آنچه تا به حال پیدا شده در مورد معماری بودایی یک مناره بزرگ است که بر روی آن داستان زندگی بودا حجاری شده و مثل غارهای هزار بودا که در شین جیان و غرب چین می‌بینیم از سنگ تراشیده شده است. اصولاً در معماری بودایی عنصر اصلی چیزی است مثل مجسمه که وسط می‌گذاشتند و در اطراف آن طواف می‌کردند. من شخصا تا به حال نفهمیده‌ام که آقای استاین چه شباهتی بین این پرستشگاهها با این اثر دیده‌اند که اصولاً در این مورد حرف بودا را زده‌اند. در عین حال درست است که بودایی‌ها در سیستان وجود داشتند. اما سیستان مهم‌ترین مرکز زرتشتیان

«کوه خواجه»

مسئلاً نام قدیمی

مکان نیست.

از این کوه

در یکی از متون

لاتین مسیحی

مربوط به دوران

صدر اسلام

با عنوان «کوه خدا»

نام برده شده است.

علت تقدس

این کوه

آن بوده که

در دوران ساسانی

این اعتقاد

وجود داشته که

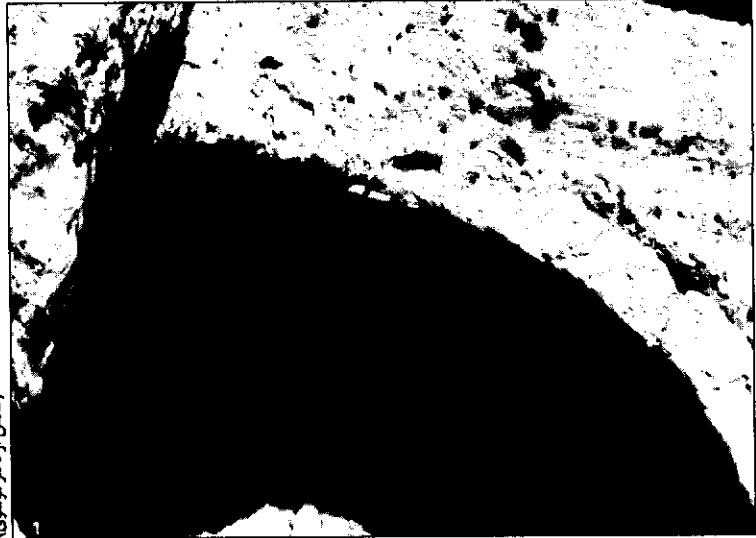
در این مکان

دوازده هیربند

انتظار آمدن

سوشیانس را

می‌کشند



تصویر از دکتر موسوی

معماری این بنا بفراوانید. چون ما در حیاط مرکزی این مجموعه، نوعی قرینه‌سازی می‌بینیم و این حتی در معماری اسلامی تأثیرگذار است. دوم اینکه بفراوانید چرا ما در این مجموعه هیچ‌گونه شواهد مکتوب مثل کتیبه، نوشتار، علامت، گچبری و... نداریم مثلاً کتیبه‌های پهلوی همه جا هستند اما چرا در کوه خواجه، حتی دو جمله یا دو کلمه از آن کتیبه‌ها پیدا نمی‌شود.

دکتر غنیمتی: قرینه‌سازی اصولاً یک پدیده معماری است، بخصوص وقتی که یک محور طولی اصلی وجود داشته باشد. علاوه بر این قرینه‌سازی در حفظ استقامت بنا مفید است یک بنای قرینه‌سازی شده بسیار محکمتر است. تحقیقاتی که الان بر روی معماری زلزله انجام شده این فرضیه را بیشتر ثابت کرده است. به جز اینکه قرینه‌سازی ساده‌ترین راه بوده، از نظر توسعه هم بهترین جواب را می‌دهد یعنی به راحتی از اطراف می‌توانید یک ساختمان را گسترش بدهید و از هیچ سویی با مشکل روبرو نشوید.

مطلب دیگر در مورد کوه خواجه این است که آنچه ما در پلان می‌بینیم و به عنوان آتشکده می‌شناسیم تماماً آتشکده نیست و اگر ما قایل به این باشیم که این مکان هیریدستان بوده حتماً نیاز به خوابگاههایی برای طلاب داشته و نیز مکانی برای ادای نذورات و تمام اینها در مجموعه وجود داشته و قرینه بودن پلان و ثنویت موجود در آن به سادگی و زیبایی این مطلب را القا می‌کند. مسئله دیگری که من فراموش کردم بگویم این است که در آن زمان مرزبانهای ساسانی هم در سیستان بودند. وقتی من تحقیق می‌کردم به این نتیجه رسیدم که موبدان ساسانی که بسیار بقدردت بودند پزشکی و امور مربوط به آن را هم در دست داشتند. البته مدرکی در دست نیست اما من طی صحبت‌هایم با آقای شوارتز به این نتیجه رسیدم ایشان از من دلایل این تفکر را جویا شدند و من مسئله نجاست و پاکی را نزد زرتشتیان برای ایشان مطرح کردم. مثلاً در آن زمان اگر کسی مریض می‌شد. نه شبانه‌روز به طرق مختلف غسل داده می‌شد تا هم از نظر مذهبی و هم از نظر جسمی، آلودگی‌ها از او برطرف شود.

مسئله دیگر این است که در زمان ساسانی وقتی طبقه دیوانی به طبقات اجتماعی اضافه می‌شود که همان دبیران و موبدان بودند، سکه‌زنی و ضرب سکه در ایران رایج می‌شود در زمان ساسانی این امر در سیستان انجام می‌شده و من فکر می‌کنم که موبدان مسئول ضرب سکه هم بوده‌اند. البته نه در کوه خواجه بلکه بطور کلی در سیستان.

اینکه چرا ما هیچ کتیبه‌ای نداریم؟ یک دلیل آن می‌تواند از بین رفتن این مدارک باشد چون بلافاصله پس از برچیده شدن دین زرتشت ما در کوه خواجه، مقبره خواجه را داریم یعنی این مکان آناً اسلامی می‌شود من شخصاً عقیده دارم اگر کار کاوش و تحقیق درست روی محوطه انجام شود، حتماً تعدادی سکه پیدا می‌کنیم. در حال حاضر هم سه سکه پیدا شده که به روایاتی منسوب به این محوطه است. یکی از این سکه‌ها یا مربوط به شاپور اول است یا شاپور دوم و اگر فرض کنیم کار تحقیقی که روی آن انجام شده کاملاً علمی باشد. این آزمایش را کربن چهارده (C14) تأیید و تثبیت می‌کند و آن دو سکه دیگر، یکی شبیه آن‌هاییست با آن حلقه مودت. و کلاً وجود این شواهد این دو مطلب را به ما ثابت می‌کند: یکی نقش مهم شاپور و دیگری اهمیت فوق‌العاده مذهب در آن منطقه است.

نصرالله زاده: اینکه کتیبه‌ای وجود ندارد بسیار عجیب است.

بوده و هنوز هم هست و بعید می‌دانم که روی مهمترین کوه در مهمترین محوطه زرتشتی، بشود معبد بودایی ایجاد کرد.

در مورد مانویت هم نمونه بسیار کم است تنها نمونه موجود در قسمتهایی از چین است در جایی که اویغورها مانوی شدند. نقاشی‌هایی که آنجا داریم و چیزهایی که از مانوی‌ها پیدا کردیم بسیار کم است. همیشه این فلسفه «دوبن» در آثار آنها هست. مثلاً یک نقاشی پیدا شده که یک درخت را تصویر می‌کند که از زمین بالا آمده و نصف آن سیاه و نصفی سفید است. حال اگر هم این نقاشی‌ها شباهتی به نقاشی‌های مانوی داشتند، من شخصاً قایل به این شباهت نیستم و با خانم دکتر آذری می‌کنم که صحبت کردم - می‌دانید که تخصص ایشان نقاشی این دوره است و روی پنج کتد هم ایشان کار کرده‌اند - ایشان هم بعید می‌دانستند که نقاشی‌های کوه خواجه، ربطی به مانویت داشته باشد.

در عین حال، این مکان را با مهر و میترا نیز ارتباط داده‌اند که آن فرضیه هم از نظر من بسیار بعید است و اصولاً مهر و میترا، پدیده‌هایی است که در غرب ایران یا می‌گیرد و از آنجا است که به هر جای دیگر می‌رود. در حالی که نقاشی‌هایی که از کوه خواجه به دست آمده به نظر می‌رسد در بازسازی اساسی و بزرگی که در دوران شاپور روی این محوطه انجام شده ایجاد گردیده‌اند. وجود نقش‌هایی مثل فیل در این نقاشی‌ها، می‌تواند نشان‌دهنده پادشاهی باشد که از نظر مالی و یا حتی معنوی از این پروژه حمایت کرده و یا در زمان او و به دستور او این بازسازی انجام شده باشد. این احتمال هم می‌تواند وجود داشته باشد که خود موبدان کلیه هزینه‌های مربوط به این کار را پرداخته باشد. مثلاً آتشکده‌ای داریم که الان در آسیای صغیر واقع شده و در متون لاتین آمده که موبدان آن آتشکده را بسیار عظیم بنا می‌کند. اصولاً موبدان بسیار ثروتمند بودند و برخلاف اسلام که ما می‌توانیم خودمان شخصاً به دعا و نیایش بپردازیم و خواسته‌هایمان را خود مطرح کنیم، در دین زرتشت همیشه واسطه وجود داشته است. یعنی زرتشتیان خود را برای اینکه خواسته‌هایشان را با اهورامزدا مطرح کنند، به قدر کافی پاک نمی‌دانند. این قضیه برای موبدان یک راه بسیار درآمدساز بوده است. و مردم به آنها پول و گندم و زمین می‌دادند و این احتمال وجود داشته و موبد موبدان اولین بار این بنا را ساخته و بعد در دوران ساسانی بازسازی شده است.

دکتر موسوی: لطفاً توضیحاتی در مورد قرینه‌سازی در

**در معماری
کوه خواجه
چهار عنصر
آب، خاک، آسمان
و آتش را
به صورت
بسیار زیبا
در کنار هم
مشاهده می‌کنیم**



(عکس از دکتر موسوی)

حداقل به خاطر وجود هیربدستان اما جاهای زیادی داریم در ایران که کتیبه‌های وجود ندارد مثلاً در فارس یا در خوزستان چون کتیبه‌ها بیشتر در جاهایی وجود دارند که سنگ وجود داشته باشد، آنهم از جنس مرغوب که ماندگاری تاریخی داشته باشد، آیا در این محوطه بطور طبیعی سنگ وجود دارد؟

دکتر غنیمتی: سنگ که حتماً بوده چون خود کوه از سنگ است. در این بنا گچبری‌های عالی وجود دارد که آقای کروگر آن گچبری‌ها را بازسازی کرده‌اند. در این که کتیبه‌ای هم بوده جای شک نیست اما بوسیله خود پادشاهان ساسانی از بین رفته چون معمولاً پادشاهان، آثار پادشاهان پیشین را از بین می‌بردند، مثل صورتهایی که از آنان به جای مانده است.

دکتر موسوی: خصوصاً اینکه احتمالاً آن آثار خشتی یا گچی و چوبی بوده و به راحتی از بین رفته‌اند.

نصرالله زاده: احتمالاً آن چیزی که در زمان زرتشتیان به تسمیح به سنگ قبر از آن یاد می‌کنیم و مثلاً سنگ استودان بوده و نوشته‌هایی بر روی آن حک می‌شده و در فارس یافت می‌شود در این محوطه و کلاً در سیستان نداریم.

دکتر غنیمتی: خود عنصر آب هم در این مورد خیلی مؤثر بوده. مثلاً نیت می‌گوید که اینها در مسیر آب سدهای فراوان زده بودند و آب باران را که آب پاک به شمار می‌آمده جمع‌آوری می‌کردند. ما در محوطه حتی استودان و یا استخوانهای تکی هم پیدا نکردیم و اگر آن کوه، کوه اسپند بوده - اسپند معنی پاک را دارد - پس طبیعتاً جنازه‌ها را به آنجا نمی‌بردند ولی مطمئنم که تعدادی سکه در آن محوطه یافت خواهد شد.

تبریزنیا: بطور کلی در مورد کوه خواجه بفرمایید که اصولاً چه سیری داشته، چه زمانی ساخته شده چه مراحل طی کرده، اوج و زوال آن کی بوده است؟ آیا بعد از اسلام و در طول حدود هزار و چهارصد سال اصولاً زندگی داشته و کاربری آن در این مدت چه بوده؟

غنیمتی: اوج آن زمان ساسانی بوده و کارکرد آن حداکثر تا قرن نهم میلادی بوده ولی در این مورد هم شک دارم و در این اواخر احتمالاً به آن شکل اصلی کار نمی‌کرده و آرام، آرام متروک شده است. اما در دوره اسلامی، بعد از قرن نهم فقط محلی برای پنهان شدن غارتگران و جنگجویان بوده است. غیر از آن در دوره اسلامی فقط قبر خواجه را داریم که می‌دانیم، دوره‌ای است در تاریخ سیستان که این دوره را به آن کوه الحاق کرده‌اند و گفته‌اند که در اینجا شخصی بنام خواجه علی وجود داشته آنهم در حدود قرن دوازدهم. این مقبره بسیار مصنوعی است و دلیل اصلی هم این است که در تمام ایران بعد از اسلام زرتشتیان رد گم می‌کنند و مراکز اصلی شان را جابه‌جا می‌کنند که از بین نرود.

تبریزنیا: اگر ممکن است در مورد همان موضوع اصلی تحقیقات یعنی کاروانسراها هم توضیحاتی بفرمایید.

غنیمتی: تحقیق الان من روی معماری مذهبی ایران در دوره ساسانی است. دلیل من هم این است که در دوره هلنی تمام معابد در یونان همگون هستند و فقط اندازه معابد عوض می‌شود. ستونها و سقف و عناصر دیگر سرچای خود هستند. اما در معماری ایران ما به هیچ‌وجه چنین چیزی نداریم و فقط چهار آتشکده هست که از آنها طرح کامل در دست داریم در صورتی که آقای شیپ‌من از پنجاه آتشکده در دوران ساسانی صورت برداشته‌اند، مکان اکثر آنها مبهم است

و از اغلب آنها فقط طاق، یا یک اطاق و یک راهرو و چیز بیشتری باقی نمانده است. تنها، معبد آپادانا، از زمان هخامنشی بطور کامل باقی مانده - البته به صورت طرح که در شوش قرار دارد. این معابد یکی، کنار سیاه در فارس و یکی تخت سلیمان و دیگری کوه خواجه است. کنار سیاه و تخت سلیمان هیچ‌گونه ارتباطی با کوه خواجه ندارند. تنها جایی که می‌توان کمی آنرا با کوه خواجه مقایسه کرد، تخت سلیمان است، آنهم از نظر موقعیت جغرافیایی که بر روی کوه و در کنار دریاچه واقع است و نه از نظر کاربردی، دیگر آن هیربدستان و مدرسه دینی را نداریم.

موضوع دیگر تحقیق و روشهای تدریس من، معماری گلی ایران است این نوع معماری در تمام دنیا بصورت یک کمربند مشاهده می‌شود. هر جا صحرا هست معماری گلی هم هست در افریقا، در جنوب اروپا، در خاورمیانه، ایران، هند، آسیای مرکزی، غرب چین، جنوب آمریکا و مکزیک و همه جا یک ظاهر دارند. البته با پیشرفت علم و تکنولوژی و روش‌های مقابله با زلزله، آن چیزی که ما به شکل یک خانه گلی در نیومکزیکو می‌بینیم، دیگر بوسیله باران از بین نمی‌رود و در عین حال یک مکتب جدید در آمریکا بوجود آمده که معماری ماندگار را جستجو می‌کند و در آن مکتب این بحث مطرح می‌شود که چه کنیم که با از بین رفتن یک ساختمان، منابع طبیعی هم از بین نرود. مثلاً در خانه‌سازی با چوب ولی اگر با گل کار کنیم و خانه ویران شود باز به خود زمین برمی‌گردد و ایران در این مسئله نقش مهمی دارد. خانم الیزابت بیزلی می‌گوید: ایرانی‌ها نه تنها با کویر کنار آمده‌اند، بلکه کویر را متمدن کرده‌اند. ما سیصد سال است، یخچال، آسیاب، بادگیر و قنات داریم... و موضوع تخصصی تحقیق من روش‌های مقاوم‌سازی در برابر زلزله در معماری گلی ایران است و امیدوارم بتوانیم معماری‌هایی مثل معماری یزد را با روشهای مقابله با زلزله، ماندگارتر کنیم.

تبریزنیا: خانم دکتر غنیمتی از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید بسیار سپاسگزاریم و آرزوی توفیق بیشتر جنابعالی را در زمینه تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی خواستاریم.

همچنین از جناب آقای دکتر موسوی که وقت گران‌بهای خود را در اختیار این گفت‌وگو قرار دادند، صمیمانه تشکر می‌نماییم.

اصولاً در معماری ایران، تمام ساختمانها، چه قصر، چه کاروانسرا، چه حتی مدرسه‌ها در دوره اسلامی، ظاهر و شکلی دفاعی دارند. مثلاً کاروانسراها از بیرون شبیه قلعه هستند، ولی از داخل امکانات و تجهیزات دفاعی ندارند



(عکس از دکتر سروش غنیمتی)

یادداشت سردبیر:

اهمیت باستان‌شناسی شرق ایران

باتوجه به اهمیت فراوان تمدن شبه قاره هند و به خصوص در چارچوب نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها می‌توان عرصه‌های جدیدی را از همکاری علمی و فرهنگی با کشورهای هند، پاکستان و افغانستان به منظور توسعه و ارتقاء موقعیت تمدنی ایران مدنظر قرار داد.

حوزه تمدنی شرق ایران که از آسیای مرکزی تا خراسان و سپس سیستان تا دره سند و سواحل مکران (Mok-Ran (بلوچستان) را در برمی‌گیرد قلمرویی وسیع است. این حوزه تمدنی به دلیل تجزیه دو حوزه سیاسی ایران و هند و تشکیل دو کشور پاکستان و افغانستان در دوره معاصر شکل جدیدی به خود گرفته است. صرفنظر از خراسان، گوشه جنوب شرقی ایران که در محدوده سیستان، کرمان، جاسک تا چابهار را در برمی‌گیرد به صورت محوطه‌ای با ابهامات تاریخی و باستان‌شناسی بسیار روبرو شده است. سیستان میان ایران و افغانستان و بلوچستان میان ایران و پاکستان تقسیم شده و هرچند در آن کشورها تحقیقات باستان‌شناسی بسیاری در مورد بلوچستان و سیستان صورت گرفته، متأسفانه در ایران بدین امر بی‌توجهی شده و این نه تنها از نظر علمی بلکه از بعد تاریخ و فرهنگ ملی ایران نیز یک غفلت بشمار می‌آید و باید در جهت جبران این نقیصه تلاش کرد. چند سال پیش یونسکو یک دوره تاریخ جهانی منتشر ساخت که هنوز دوره انتشار آن پایان نیافته است. در این مجموعه سهم تمدن‌های حوزه سیاسی افغانستان و سند قابل توجه بود و نواحی شرقی ایران را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. سهم تمدن ایرانی حتی در نواحی غربی آن هم اندک بود.

شکل‌گیری تمدن در جنوب شرقی ایران بدون شک از شرایط اقلیمی، جغرافیایی، ارتباطی، انسانی و فرهنگی آن متأثر بوده است. این حوزه تمدنی از یک سو با حوزه اقیانوس هند، از یک سو با دره سند و از سوی دیگر با نواحی داخلی فلات ایران مانند سیستان و کرمان ارتباط داشته است. علاوه بر آنکه می‌توان این تمدن‌ها را به صورت جوامعی مستقر مورد ارزیابی قرار داد. شناسایی موقعیت ارتباطی آنها چه در خشکی و چه از دریا به خشکی قابل تأمل است. نواحی بم و بمبور و شهداد از این حیث اهمیت دارند. لازم است ارتباط و اتصال تمدن‌های جنوب شرقی ایران با فلات مرکزی مانند کرمان، یزد و فارس مورد توجه و تأکید جدی قرار گیرد. شرایط سیاسی و فرهنگی و جمعیتی جدید در شرق ایران ضرورت این امر را دوچندان می‌سازد.

تحقیقات باستان‌شناسی در شهر سوخته، دهانه غلامان و کوه خواجه در سیستان، شهداد در حاشیه کویر و حوزه جازموریان که به وسیله تویزی Toozy و دیگران صورت گرفته قابل توجه است. نیز اقدام برای تأسیس رشته باستان‌شناسی در دانشگاه سیستان و بلوچستان مهم است اما کافی نیست. علاوه بر تأمین اعتبارات لازم برای ادامه فعالیت‌های باستان‌شناسی بسیار ضروری است اما باتوجه به شرایط اقلیمی و اوضاع منطقه نسبت به مرمت و نگهداری محوطه‌های باستانی و آثاری که از زیرخاک خارج شده‌اند اقدام کافی و کامل صورت گیرد.

تحقیق خانم دکتر غنیمتی درباره کوه خواجه را باید مقدمه‌ای بر توسعه مطالعات باستانی در جنوب شرقی و به طور کلی شرق ایران دانست، بر این اساس توجه به موارد زیر قابل توجه خواهد بود.

باستان‌شناسی جنوب شرقی ایران را می‌توان در دو بُعد ملی و بین‌المللی مورد ارزیابی قرار داد.

۱. از بعد ملی - فعالیت‌های باستان‌شناسی علمی در ایران هرچند عمری طولانی ندارد اما بیشتر در نیمه غربی ایران متمرکز بوده است. آثار مادها، ایلامی‌ها، هخامنشی‌ها، اشکانیان و ساسانیان در خوزستان، کرمانشاه، فارس، همدان و... مورد اکتشاف قرار گرفته و شناخته شده است. آثار دوره اسلامی در آذربایجان و شیراز و اصفهان و مانند آنها بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در شرق ایران تا حدودی مشهد و کرمان و یزد و اطراف آن که از نظر جمعیتی قابل توجه بوده‌اند اهمیت یافته‌اند. اما در شرق ایران یعنی نواحی مشرق کویر تا مرزهای افغانستان و پاکستان کمتر به مطالعه درباره آن پرداخته شده یا اصلاً مورد توجه نبوده است. بدون شک این امر با عوامل مختلفی ارتباط داشته است مانند فراوانی آثار تاریخی در نیمه غربی ایران، ارزش هنری و گردشگری آنها، نزدیک بودن به مراکز مهم فرهنگی، جمعیتی و سیاسی ایران و سرانجام مجاورت با تمدن‌های مهم آسیای غربی یعنی سومر، بابل، آکنه آشور و مانند آنها که مورد توجه باستان‌شناسان اروپایی بوده است. هرچند توسعه عملیات باستان‌شناسی در نیمه غربی ایران برای ما همچنان حائز اهمیت است و باید ادامه یابد. اما نتایجی را هم به دنبال داشته که باید متوجه آن بود. اولاً بیشتر ارتباط تمدن فلات مرکزی ایران با تمدن‌های بین‌النهرین را معرفی و مطرح کرده است به همین جهت در تاریخنگاری ملی ما کشش عمده به سوی مرزهای غربی ایران دیده شده است. ثانیاً موجب شده است روایات ملی که مهم‌ترین منبع آن شاهنامه فردوسی است و بیشترین تأکید آن بر تحولات نواحی شرقی ایران است از نظر دور شود. چنانکه امروزه انطباق روایات ملی و متون حماسی با جغرافیای تاریخی و نیز کلیت تاریخ ایران به درستی در روشنایی قرار نمی‌گیرد.

۲. از بعد بین‌المللی - فقدان تحقیقات باستان‌شناسی کافی در شرق فلات ایران موجب شده است تا ارتباط تمدنی این بخش از ایران با شبه‌قاره هند به درستی شناخته نشود. هرچند تحقیقات هندشناسی در دو قرن اخیر توسعه فراوان داشته و بدون شک نواحی جنوب شرقی ایران با تمدن باستانی شبه‌قاره هند ارتباط داشته و حتی پل ارتباطی تمدن‌های بین‌النهرین با دره سند بوده است اما این اندازه حفریات و تحقیقات برای آنکه آن را کاملاً روشن سازد کافی نبوده است.